

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران در دوران آهن با بررسی گاهنگاری و فرضیات مرتبط

علیرضا هژبری نوبری؛ زهرا کوزه‌گری؛ سید مهدی موسوی کوهپر؛
کمال‌الدین نیکنامی؛ مهسا ویسی^۵

(دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۷)

چکیده

دوران آهن یکی از دوره‌های کلیدی و مهم در فرآیند تطور فرهنگ انسانی در جهان است. این دوره نشان‌گر دوره‌ای حساس از تغییرات در زندگی انسانی است. هم‌زمان با دوران آهن شهرهای جدید شکل گرفتند و شهرنشینی وارد مرحله تازه‌ای شد. مراتب اجتماعی ثابت شدند و در پی تحولاتی که در زمینه‌های فن‌آوری، صنعت، معماری، نگارش و نیز ایدئولوژی رخ داد سنن فرهنگی جدیدی در جوامع انسانی شکل گرفت. اما ظهور این دوره در فلات ایران به گونه‌ای دیگر است. در این دوران هیچ منطقه‌ای در ایران، به جز تمدن عیلام، در سرزمین‌های پست جنوب غرب ایران، همچون سرزمین‌های مجاور مانند بین‌النهرین و یا آناتولی مراحل شهرنشینی و یا نگارش را تجربه نکرده بود. با این حال نمی‌توان به این بهانه نقش ایران را در ظهور و تطور فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه نادیده گرفت. چرا که همان‌طور که از داده‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب برمی‌آید به دلیل مشخصه‌های جغرافیایی، شرایط استراتژیکی و نیز آب و هوایی این منطقه موجب شده تا نقش مهمی را در شکل‌گیری و انتقال یا جابه‌جایی فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه ایفا کند. از این دیدگاه مطالعه فرهنگ‌های دوران آهن در

۱. استاد، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) hejebri@modares.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.

۳. دانشیار، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.

۴. استاد، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران.

۵. استادیار گروه تاریخ ایران فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی.

ایران، شکل‌گیری و نحوه گسترش آن‌ها هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ تطوری می‌تواند در شناخت این دوره بسیار موثر افتد. با این حال به دلیل پیچیدگی جغرافیایی نیمه غربی ایران شناخت فرهنگ‌های آهن در این منطقه آغاز و گسترش آن‌ها به صورت کامل و دقیق صورت نگرفته است و نظریات و فرضیه‌های بسیاری در این رابطه وجود دارند. این مقاله در نظر دارد با بررسی و ارزیابی دیدگاه‌ها و نظریه‌ها الگویی برای آغاز و گسترش فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه و تحولات اجتماعی در طول آن ارائه دهد.

کلمات کلیدی: نیمه غربی ایران، دوران آهن، نظریه‌ها، ارزیابی، گسترش فرهنگ‌های دوران آهن.

مقدمه

مطالعه و بررسی گاهنگاری دوران آهن در ایران کاری بسیار دشوار. چرا که مواد اصلی این گاهنگاری را مقایسه‌های سفال‌هایی تشکیل می‌دهند که بسیاری از آن‌ها از کاوش‌های ناصحیح باستان‌شناختی در گذشته به دست آمده‌اند. از سوی دیگر این داده‌ها متعلق به بازه زمانی طولانی در گستره‌ای بسیار وسیع هستند. و این در حالی است که در مقایسه با این گستره وسیع جغرافیایی تنها شمار اندکی از محوطه‌های باستان‌شناختی مرتبط با دوران آهن مورد کاوش و بررسی‌های دقیق باستان‌شناختی قرار گرفته‌اند که اغلب آن‌ها نیز در منطقه غرب ایران واقع شده‌اند. در دوران آهن در حالی که اغلب مناطق هم‌جوار نیمه غربی ایران مانند بین‌النهرین و آناتولی که در این دوران دارای حکومت‌های یکپارچه و مرکزی و سبک‌های هنری یکسان بوده‌اند این منطقه توسط دولت‌ها و قدرت‌های کوچک محلی اداره می‌شده و گاه محل زندگی مردمان کوچرو و نیمه یکجا نشین بوده است. اما مشکل مهم‌تر در این خصوص فقدان منابع مکتوب و خط و نگارش در این دوره، به جز در مناطق تحت سلطه تمدن عیلام، است. با این حال علی‌رغم مطالعات و بررسی‌های زیادی که در رابطه با دوران آهن در ایران انجام شده، همچنان دانسته‌های ما در ارتباط با آغاز و گسترش این دوره و نیز توالی فازهای مختلف و گاهنگاری آن بسیار اندک است. و سئوالات غامض و پیچیده بسیاری، به خصوص در رابطه با آغاز این دوره، بی‌پاسخ باقی مانده‌اند. این مشکل تا حد زیادی متأثر از پیچیدگی جغرافیایی فلات ایران است. گستردگی فلات ایران و نیز تنوع و گونه‌گونی آب و هوا موجب شکل گرفتن فرهنگ‌های مختلف در دوران پیش از تاریخ در فلات ایران شده و این امر عمومیت دادن به فرهنگ‌ها را در این منطقه با مشکلات زیادی مواجه کرده است. از این رو

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... _____ علیرضا هژبری نویری و همکاران

باستان‌شناسانی که در این حوزه فعالیت دارند به گفته دایسون و وویت بر مطالعات لایه‌نگاری منطقه‌ای تمرکز کرده‌اند (Voigt and Dyson 1992:122) مشکلی که برای مطالعه در گسترش فرهنگ‌های دوران آهن نیز بسیار با آن مواجه هستیم.

اساس مطالعات و گاهنگاری دوران آهن در غرب ایران را داده‌های به دست آمده از پروژه حسنلو تشکیل داده. این داده‌ها در واقع مبنای گاهنگاری دوران آهن در مناطق دیگر را نیز تشکیل داده‌اند. نتایج مطالعات اخیر نشان داده که برخی مشکلات در ثبت و مستندنگاری داده‌های به دست آمده از این منطقه موجب ایجاد برخی اشکالات در گاهنگاری‌ها و انتساب برخی از آثار به خارج از دوره‌های زمانی واقعی آن‌ها و نیز اشکال در تحلیل و بازسازی گسترش فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه شده است. از این رو به منظور بررسی آغاز و گسترش فرهنگ‌های دوران آهن با بررسی مطالعات و نظریه‌های مختلف در این رابطه سعی در توصیف سیر تحولات دوران آهن در منطقه شده است.

محدوده منطقه مورد مطالعه:

نیمه غربی ایران را از لحاظ داده‌های باستان‌شناختی دوران آهن به چهار بخش کلی می‌توان تقسیم کرد که هر منطقه مشخصه‌های خاص خود را دارد که در شکل‌گیری و گسترش این فرهنگ‌ها نقشی خاص داشته است. این مناطق شامل منطقه شمال‌غرب ایران، کردستان، زاگرس مرکزی و لرستان و نیز جنوب‌غرب ایران و یا تمدن عیلام است. ویژگی‌های خاص جغرافیایی در این منطقه از ایران، کوه‌های زاگرس، رودها و حوزه‌های آبریز و منابع آبی مختلف و نیز مسیرهای ارتباطی، دشت‌های حاصلخیز و منابع و معادن بسیار همه مشخصه‌های طبیعی و زمین‌شناختی هستند که نیمه غربی ایران را به یک منطقه بسیار حساس و استراتژیک بدل کرده‌اند. از سوی دیگر همین مشخصه‌ها موجب شکل گرفتن فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در طول تاریخ در منطقه شده‌اند (نقشه او ۲).

پیشینه مطالعات دوران آهن در نیمه غربی ایران:

دوران آهن در ایران به طور سنتی منتسب به ظهور سنت "سفال‌های خاکستری" در فلات ایران است که با تغییر و تحولات بسیار همراه بوده است. این تغییر و تحولات ناگهانی در ایران به طور سنتی با فرضیه مهاجرت آریایی‌ها به ایران از اواخر هزاره دوم و هزاره اول پ.م. مرتبط دانسته می‌شده است. اساس این فرضیه یافته‌های گیرشمن از کاوش‌های تپه گیان نهادند

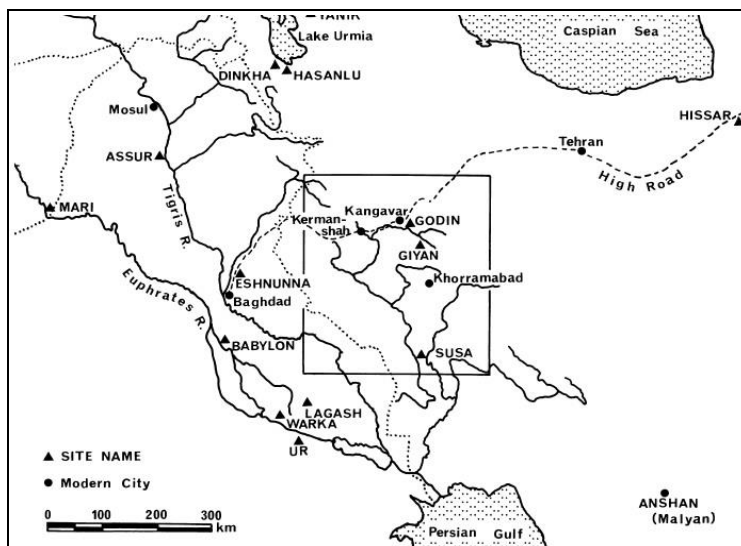
(Ghirshman & Conteneau, 1935) قبور الف و ب سیلک (Ghirshman, 1939) و کاوش‌های اشمیت در تپه حصار دامغان (Schmidt, 1937) بوده است. گیرشمن با استناد به این داده‌ها افق‌های فرهنگی زیادی را در فلات ایران به مهاجرت‌های مختلف نسبت داد (Ghirshman, ۳-۵: ۱۹۵۴). این فرضیه به سرعت توسط باستان‌شناسان و صاحب‌نظران غربی قبول و برای تبیین افق‌های فرهنگی مختلف آهن مورد استفاده قرار گرفت (Young, 1965, 1967) در حالی که هر کدام مسیرهای متفاوتی را برای این مهاجرت تعیین می‌کردند.

کاوش‌های پروژه حسنلو توسط موزه پنسیلوانیا و به سرپرستی دایسون در شمال غرب ایران را می‌توان نقطه عطف مطالعات باستان‌شناختی دوران آهن در ایران به شمار آورد. علاوه بر حجم وسیع کاوش‌ها، حسنلو یکی از قدیم‌ترین محوطه‌هایی بود که در آن آزمایش کربن ۱۴ انجام شد. چراکه اهداف اصلی از مطالعات این پروژه ایجاد گاهنگاری اصلی که در برگیرنده فازهای معین برای دوره‌های مختلف فرهنگی از دوران روستانشینی تا آغاز دوران تاریخی و به دست آوردن اطلاعات کامل و دقیق از پیشرفت‌های فن‌آورانه، سازمان‌های اجتماعی، معماری، سنن تدفین، و الگوهای استقرار و تلفیق و ارتباط دادن این اطلاعات و داده‌ها برای ایجاد یک تصویر وسیع‌تر از تاریخ ایران در این منطقه بوده است (Dyson, 1969: ۳۹).



نقشه ۱: موقعیت جغرافیایی نیمه غربی ایران (Danti, 2013: fig. 1)

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... علیرضا هژبری نویری و همکاران



نقشه ۲: موقعیت جغرافیایی محوطه‌های زاگرس مرکزی (Henrickson, 1986, fig. 1)

از این رو از همان روزهای آغازین، کاوش‌ها در حسنلو با تمرکز بر فازهای سفالی و یا تخمین دوره‌های گاهنگارانه و جمع‌آوری تغییرات در الگوهای استقراری با توجه به بررسی‌ها و بازننگری‌های مختلف انجام گرفت. علاوه بر این، مطالعه مقایسه‌ای الگوهای فرهنگی از طریق کاوش‌های افقی دوره‌های مختلف در محوطه‌هایی که در فاصله‌های کمی از این محوطه قرار داشتند و دسترسی به داده‌هایشان مقدور بود در دستور کار قرار گرفت (Dyson, 1968c: 88). اما نتایج کاوش‌های اولیه در حسنلو به خصوص داده‌های متعلق به لایه‌های مربوط به دوران آهن و از همه مهم‌تر کشف جام طلای آن در سال ۱۹۵۸ توسط دایسون (Dyson, 1968c: 88) و نیز کشف تالار ستون‌داری که از لایه IVb با هزاران شیء و انسان‌هایی که در آخرین دقایق در محل سوخته و باقی مانده بودند توجه باستان‌شناسان را به این دوره جلب کرد و در نتیجه هدف کاوش‌ها تغییر و بیشتر معطوف به داده‌های لایه حسنلو VIb هم‌زمان با دوران آهن II در حسنلو شد. بنابراین به تدریج در پی دستیابی به این اطلاعات ارزشمند و همچنین وسعت داده‌های مربوط به آهن در این محوطه اهداف کاوش تغییر یافتند و بر آثار به دست آمده از دوران آهن و تبیین استقرارهای این دوره متمرکز شدند. و حتی بسیاری از مواد به دست آمده از فازهای حسنلو III به اشتباه به لایه حسنلو IVb نسبت داده شدند (Kroll, 2013a: 189-190).

بدین ترتیب چهار چوب کلی لایه نگاری‌های دوران آهن در ایران را مطالعات و بررسی‌های یانگ و دایسون از معماری، سفال و لایه‌نگاری‌های حسنلو تشکیل می‌داد که حتی سال‌ها پس از آن مورد استناد قرار گرفت. مواد اولیه یانگ برای گاه‌نگاری دوران آهن غرب ایران سفال‌های خاکستری سیاه به دست آمده از پروژه حسنلو از محوطه‌هایی مانند حسنلو، دینخوا تپه، عقرب تپه و نیز آن‌هایی که از کاوش‌های زیویه به دست آمده بودند تشکیل می‌داد. یانگ با بررسی و طبقه‌بندی این سفال‌ها در ۱۹۶۳ دوران آهن غرب ایران را به افق‌های فرهنگی سه گانه تقسیم کرد. این افق‌های سفالی عبارت بودند از افق سفال خاکستری قدیم غرب^۱، افق سفال خاکستری جدید غرب^۲ و افق سفال نخودی جدید^۳ (Young, 1965: 1967). یانگ با توجه به نتایج کربن ۱۴ به دست آمده از حسنلو بازه‌ای حدود ۱۲۱۷ پ.م. تا ۵۹۷ پ.م. (۵۵۰-۱۳۰۰ پ.م.) را برای این سه فاز در حسنلو پیشنهاد کرد در حالی که میان افق فرهنگی سفال خاکستری جدید غرب و افق سفال نخودی جدید در این منطقه یک فاصله زمانی تشخیص داد (Young, 1965: 57-59; 1967: 34).

یانگ ظهور پدیده سفال خاکستری در شمال غرب ایران را یک پدیده ناگهانی می‌دانست که ارتباطی با دوره‌های قبل از آن نداشته است. او این سنن سفالگری را به مهاجرانی نسبت می‌داد که منشأ آن‌ها در شمال شرق ایران و در محوطه‌هایی مانند حصار بوده است (Young, 1965: 1985). او با تعبیر و تفسیر داده‌های قدیم و جدید از مسأله مهاجرت ایرانیان به فلات ایران و با بهره بردن از یافته‌های ژان دهه در تورنگ تپه مسیر شرقی-غربی را برای انتقال فرهنگ سفال خاکستری قدیم غرب پیشنهاد کرد و برای از بین بردن فاصله زمانی میان دوران مفرغ و آهن در غرب ایران تاریخ حدود ۱۳۵۰ پ.م. را برای آغاز دوران آهن ارائه داد (Young, 1985: 305). این در حالی بود که چارلز برنی، یکی دیگر از اعضای پروژه حسنلو که سرپرستی کاوش در یانیک تپه و هفتوان را داشت با تکیه بر داده‌های سفالی به دست آمده از هفتوان IVB مسیری شمالی-جنوبی را برای این انتقال فرهنگی پیشنهاد کرد (Burney, 1992: 60-66). از این رو ظاهراً مواد فرهنگی دوران مفرغ در شرق یا مناطق شمالی مرتبط با دوران آهن I در غرب ایران بودند. و دوران آهن II عبارت از تزریق عناصر جدید به مجموعه آثار دوران آهن I و دوران آهن III توسعه و پیشرفت دوران آهن II به شمار می‌رفت (Levin, 1971: 41).

دایسون نتایج مطالعات جامع خود بر روی معماری، لایه‌نگاری و سفال‌های حسنلو را در ۱۹۶۵ منتشر کرد که در آن لایه‌های دوره‌های حسنلو V تا III را متعلق به دوران آهن معرفی و واژه‌های دوران آهن I و II و III را بر اساس آن‌ها ابداع کرد (جدول ۱) (Dyson, 1965a: 1).

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

table 2, ۲۱۱). افق‌های فرهنگی پیشنهاد شده توسط یانگ که تا حدی با این نام‌گذاری‌ها هم‌پوشانی داشتند بعدها با آن‌ها یکی شدند و علی‌رغم تاکید یانگ برای تفکیک افق‌های سفالی شمال‌غرب ایران از این دوره‌ها (Young, 1985: 362) رهیافت پیشنهادی او به طور کلی پذیرفته نشد و از آن پس واژه‌های دوره‌های آهن I, II و III برای تمام دوره‌های آهن در ایران به کار برده شد (Dyson, 1989: 6; Muscarella, 1994: 139-140). بازنگری‌های یانگ در افق سفال‌های خاکستری قدیم و جدید و سفال‌های نخودی جدید به دست آمده از قبور گیان در منطقه زاگرس مرکزی که قرابت‌هایی را با افق‌های سفالی مناطق شمال‌غرب ایران نشان داد (Young, 1965) از یک سو و آثاری که از مدت‌ها قبل در بازارها و موزه‌های جهانی با عنوان "مفرغ‌های لرستان" وارد شده بودند توجه باستان‌شناسان را به شناسایی دوران آهن در زاگرس مرکزی و نیز شناسایی نهشت‌های مرتبط با این آثار معطوف کرد. از مهم‌ترین کاوش‌هایی که در منطقه انجام گرفت کاوش‌های گودین و نوشیجان بود که بیشتر آن‌ها لایه‌های متعلق به دوره‌های آهن III را به دست داد که مرتبط با استقرارهای دوران ماد معرفی می‌شدند. نتایج کاوش‌های یانگ در ۱۹۶۵ در گودین به عنوان تنها محوطه‌ای که تا آن زمان در سمت غربی جاده شرقی-غربی خراسان بزرگ مورد کاوش قرار گرفته بود و آن را برای شناسایی مسیرهای مهاجرت اقوام ایرانی به فلات ایران مناسب می‌کرد (Young, 1965) بزرگ‌ترین ساختمان دوران پیش از هخامنشی را به دست داد (Brown, 1990: 123). نوشیجان نیز برای پاسخ به برخی مشکلات مربوط به دوران هخامنشی به عنوان یکی از مناطق مرتبط با استقرارهای پیش از هخامنشیان برای کاوش انتخاب شد که داده‌های آن ارتباط نزدیکی با گودین داشتند (Stronach, 1969: 9-13/ Stronach et al, 1978: 1). از آن پس یانگ در سال ۱۹۷۴ برای ارائه گاهنگاری دوران آهن در زاگرس مرکزی منطقه کنگاور را برای بررسی انتخاب کرد. مبنای این گاهنگاری نیز داده‌های به دست آمده از گودین بود (Young, 2002: ۴۲۶، ۴۲۳-۴۱۹). کاوش‌های باباجان در پیشکوه لرستان نیز در کنار دو محوطه دیگر، گودین و نوشیجان که از محوطه‌های اصلی دوران آهن در منطقه به شمار می‌آمدند، برای شناسایی نهشت‌های مرتبط با مفرغ‌های لرستان انجام شد (Goff, 1966; 1968). چهار چوب گاهنگارانه دوران آهن در پشت کوه لرستان توسط واندنبرگ پیشنهاد شد. در این گاهنگاری دوران آهن بر اساس تقسیمات سه‌گانه یانگ و دایسون و تاریخ‌گذاری‌های مطلق دوران آهن در لرستان را به سه دوره تقسیم کرده بود؛ دوران آهن I در بازه زمانی حدود ۱۰۰۰/۹۰۰-۱۳۰۰/۱۲۵۰ پ.م.؛ دوران آهن II در بازه زمانی بین ۸۰۰/۷۵۰-۱۰۰۰/۹۰۰ پ.م.؛ دوران آهن III در بازه حدود

۶۰۰-۸۰۰/۷۵۰ پ.م.. (Vandenbergh, 1973: 4-5). اما در سال‌های بعد مطالعات هرینک و اورلا در قبرستان‌های دوران آهن در پشت کوه لرستان دوران نهایی آهن یعنی آهن III در منطقه را به خوبی آشکار کرد (Haerink & Overlate, 1998; 1999). و این در حالی بود که سفال‌های شاخصه دوره‌های آهن I و II در پشت کوه لرستان به دست نیامد از این رو اورلا معتقد بود که گاهنگاری دوران آهن در پشت کوه لرستان جدا از بین‌النهرین و شمال‌غرب ایران است. مطالعات مرتبط با گاهنگاری دوره‌های آهن ابتدایی، آهن I و II، در پشت کوه لرستان در ۲۰۰۳ توسط هرینک و اورلا انجام شد (Overlate, 2005: 1-7). نتایج این مطالعات نشان داد که دوره آهن III از دوره‌های پیش از آن، آهن I و II، قابل تفکیک است. در حالی که دوره‌های I و II را نمی‌توان به راحتی از یکدیگر تفکیک کرد. اما به دلیل ورود واژه‌های دوران آهن I و II در ادبیات باستان‌شناختی بهتر دید تا این دو دوره را از یکدیگر جدا کرده و هر کدام را به دوره‌های الف و ب تقسیم کرد. و بدین ترتیب دوره‌های چهار گانه برای دوران آهن در پشت کوه لرستان را پیشنهاد کرد.

• دوران آهن IA (۱۱۵۰-۱۳۰۰/۱۲۵۰ پ.م.)

• دوران آهن IIA /IB (حدود ۹۰۰-۱۱۵۰ پ.م.)

• دوران آهن IIB (۸۰۰/۷۵۰-۹۰۰ پ.م.)

• دوران آهن III (۶۵۰-۷۵۰-۸۰۰ پ.م.) (جدول ۱)

در حالی که در رابطه با دوران مفرغ متأخر و آغاز دوره آهن در پشت کوه لرستان نیز مانند سایر محوطه‌ها در غرب ایران اطلاعات اندکی وجود داشت. از سوی دیگر از آن جایی که بسیاری از آثار متعلق به دوران آهن از داخل قبوری به دست آمده بودند که در دوره‌های مختلف مورد استفاده مجدد قرار گرفته بودند تفکیک آثار متعلق به فازهای آهن IB با IIA امکان پذیر نبود (Overlate, 2005: 7-14).

فرهنگ‌های هم افق با دوران آهن در جنوب غرب ایران به گونه‌ای دیگر است. این منطقه به مرکزیت دشت شوشان، تنها منطقه‌ای است که مراحل شکل‌گیری حکومت‌های نخستین را با عیلامیان تجربه کرده بود. با این حال بازسازی تاریخ و نیز ارائه گاهنگاری دقیق دوران عیلام همانند تعیین گستره جغرافیایی آن کار آسانی نیست. اساس گاهنگاری دوران عیلام را کاوش‌های کنترل شده لایه نگارانه فرانسوی‌ها در دهه ۱۹۶۰ به سرپرستی استید و جان پرو در شوش تشکیل می‌داد. که گاهنگاری نسبی این آثار سال‌ها بعد توسط کارتر منتشر شد (Carter, ۲۰-۲۴، ۱۹۹۲). برخلاف سایر مناطق در نیمه غربی ایران مبانی این گاهنگاری‌ها تنها داده‌های

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

سفالی نبود بلکه تکنیک‌های تصویرنگارانه روی مهرها و نیز منابع مکتوب عیلامی و بین‌النهرینی بوده است. علی‌رغم تاریخ طولانی عیلام شمار منابع عیلامی بسیار اندک است و همین مقدار اندک نیز اغلب از شوش به دست آمده‌اند، منطقه‌ای که از هزار ۴ پ.م. منطقه مورد مناقشه میان عیلام و بین‌النهرین بوده است (Amiet, 1979). با کنار هم قرار دادن داده‌های باستان‌شناختی و نیز منابع بین‌النهرینی که شرح لشکرکشی‌های آن‌ها به کوه‌پایه‌های زاگرس است و برعکس، دوران عیلام را به سه دوره زمانی مختلف تقسیم کرده‌اند عیلام قدیم (حدود ۱۶۰۰-۲۶۰۰ پ.م.)، عیلام میانی (حدود ۱۰۰۰-۱۶۰۰ پ.م.) و عیلام جدید (۵۲۰-۱۰۰۰ پ.م.). و هر یک از این دوره‌ها نیز با توجه به تغییرات داده‌های فرهنگی و تحولات سیاسی و اجتماعی به زیر دوره‌های مختلف تقسیم شده‌اند (Carter, 1992). که در این میان دوره عیلام میانه II و III که بازه زمانی حدود ۱۳۵۰ تا ۱۰۰۰ پ.م. و نیز دوران عیلام جدید که بازه زمانی حدود ۱۰۰۰ تا ۵۲۰ پ.م. را در بر گرفته‌اند هم زمان با گسترش فرهنگ‌های دوران آهن در نیمه غربی و فلات ایران هستند. اساس گاهنگاری‌های دوران عیلام را داده‌های باستان‌شناختی به دست آمده از کاوش‌های شهر شاهی شوش تشکیل داده که توسط گیرشمن و دومیروشجی انجام گرفت (جدول ۱) (de Miroshedji, 1981a, 15-16; Ghirshman, 1966, 91-92) کاوش‌های تل ملیان (انسان) که ظروف نخودی قابل مقایسه با انواع شوش را به دست داد (Wright, 1979, figs. 42-43) و نیز داده‌های به دست آمده از هفت تپه (کیناک) در دشت شوشان (Negahban, 1991, fig. 13/153-55) در گاهنگاری و شناسایی دوران عیلام میانی بسیار موثر بوده‌اند. از سوی دیگر تغییر و تحولات سیاسی اجتماعی که با روی کار آمدن حکومت‌های مختلف در مناطق عیلامی صورت می‌گرفته و نیز منابع مکتوب بین‌النهرینی (Vallat, 1998) دوره‌بندی‌های مختلفی را برای دوران عیلام موجب شده. اما این گاهنگاری‌ها تفاوت زیادی با یکدیگر ندارند و به جز برخی اختلافات جزئی در زمانبندی‌ها بر یکدیگر منطبق هستند.

همان طور که توصیف آن گذشت اغلب نظریات و فرضیه‌های مطرح شده در رابطه با دوران آهن در ایران همه مربوط به نحوه گسترش دوره‌های مختلف آهن در نیمه غربی ایران بوده‌اند در حالی که تمام آن‌ها به تبعیت از گیرشمن و بعدها پیرو نظریه پویایی فرهنگی دایسون (Dyson, 1965a) و یانگ (Young, 1965) آغاز دوران آهن در ایران را منسوب به مهاجرانی می‌دانستند که فرهنگ سفال‌های خاکستری را از مسیرهای مختلف، شرق-غرب یا شمال - جنوب، با خود به فلات ایران آورده بودند. این مشکل تا حد زیادی ناشی از به کار

بردن واژه‌های دوره‌های آهن I، II و III به عنوان معادل افق‌های سفالی یانگ بود (Dyson, 1940: 139-140; Muscarella, 1994: 6; ۱۹۸۹) که در نتیجه آن واژه "سفال خاکستری" هم برای توصیف سفال‌های دوران مفرغ متأخر و هم برای سفال‌های خاکستری شاخص دوران آهن I استفاده شد در حالی که تفاوت‌های سفالی این دو دوره ذکر نشد و همین امر موجب اشتباه در سفال‌های به رنگ خاکستری در دوران هزاره دوم پ.م. شد (Hamlin 1971). از سوی دیگر واژه‌های دوران آهن I تا III نیز به جای این که برای اشاره به دوره زمان‌بندی خاصی به کار بروند برای اشاره به مواد فرهنگی خاصی به کار برده شدند و همین موجب مشکلات بسیاری در رابطه با مطالعات دوران آهن در ایران شد. هر چند که برای حل این مشکل لوین پیشنهاد کرد که واژه‌های آهن I تا III تنها با مفاهیم گاهنگارانه و برای بازه‌های زمانی خاص به کار برده شوند. او به ترتیب دوران آهن I برای بازه زمانی حدود ۱۱۰۰-۱۴۵۰ پ.م. دوران آهن II برای بازه‌ای حدود ۸۰۰-۱۱۰۰ پ.م. و دوران آهن III را برای بازه‌ای حدود ۵۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. پیشنهاد کرد (Levine, 1987). اما در نهایت استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات یکسان برای دوران آهن کار مطالعه آن‌ها را با مشکلات زیادی مواجه کرد (Muscarella 1974: 79; 1994: 23; Pigott 1977: 209; Haerinck 1988: 64; Kroll 1994b: 163, n. 23). بدین ترتیب با استناد به نظریه پویای فرهنگی مسأله آغاز دوران آهن در ایران همچنان حل نشده باقی ماند. بعدها به دست آمدن سفال‌های خاکستری سیاه‌داغدار و سفال‌های منقوش نوع خابور از یک لایه در کنار هم از دینخواتپه، موجب شد دایسون نیز که خود از پیشگامان تئوری پویایی فرهنگی دوران آهن بود این فرضیه را رد کند (Dyson & Muscarella, 1989: 14-15). بعدها نیز مطالعات و تجزیه تحلیل‌های آماری و لایه‌نگاری مدودسکایا از داده‌های سفالی دوران آهن در ایران نظریه‌های همگونی و پویایی فرهنگی را زیر سوال برد و با توجه به وجود سفال‌های خاکستری در محوطه‌های مربوط به پیش از دوران آهن اظهار داشت که فرهنگ‌های دوران آهن تداوم فرهنگ‌های مفرغ جدید است (Medvedeskaya, 1982: 96). از سوی دیگر تداوم مطالعات مرتبط با دوران آهن در سایر مناطق جنوبی‌تر زاگرس، در زاگرس مرکزی و لرستان، همگی نتایج مشابهی را نشان داد به این ترتیب که فرهنگ‌ها و سنن سفال‌گری که در دوره‌های آهن I استفاده شده بودند در واقع تداوم سفال‌ها و سنن فرهنگی دوره‌های پیشین-دوران مفرغ- بوده‌اند.

جامع‌ترین و دقیق‌ترین این مطالعات را در سال‌های اخیر دانتی در پروژه‌ای با عنوان "پروژه مطالعات آثار حسنلو" انجام داد (Danti, 2013a; 2013b). اساس مطالعات دانتی در

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

این بازنگری را داده‌های به دست آمده از حسنلو، دینخوا و سایر محوطه‌های حوزه دریاچه ارومیه تشکیل می‌داد. در بازنگری و ارزیابی مجدد از این داده‌ها نمونه‌های کربن ۱۴ تا حد ممکن ریکالیبره شدند و تاریخ‌هایی که از این آزمایش‌ها به دست آمدند نشان داد که داده‌های به دست آمده از حسنلو در انتقال از دوره مفرغ به آهن در شمال غرب از اهمیت بالایی برخوردار هستند. دانتی اظهار داشت که در بازنگری این داده‌ها هیچ مدرک قطعی برای اثبات چنین مهاجرتی در منطقه برای پایان دادن به دوران مفرغ و آغاز دوران آهن به دست نیآورده است. او با تأیید این که مهاجرت یک مکانیزم فرهنگی غیرقابل اجتناب و یک نیروی جمعیتی رایج در بسیاری جوامع است معتقد است که این پدیده به شیوه‌ای که برای پارادیم مهاجرت ایرانیان تخمین زده شده بود عمل نکرده است. به این معنی که مهاجرت یک نیروی سخت، قوی و قطعی است که منجر به جابه‌جایی‌های جمعیتی/فرهنگی می‌شود اما نه به صورت ناگهانی. از این رو احتمال وقوع یک موج مهاجرت تدریجی به صورت یک جریان تدریجی و طولانی و یا جریان دائمی مهاجرت به منطقه همچنان باقی است (Danti, 2013a: 2; 2013b: ۳۲۸). اما نکته اصلی در این است که این فرهنگ‌ها نیستند که مهاجرت می‌کنند، بلکه مهاجرت یک فرآیند انتخابی، به دقت برنامه‌ریزی شده و هدفمند است (Anthony, 1990:908)، از این رو افرادی که فرهنگ آهن در حسنلو را به وجود آورده بودند نمی‌توانسته‌اند تازه‌واردانی باشند که ناگهان به این منطقه مهاجرت کردند و فرهنگ جدیدی با نام فرهنگ آهن (افق سفال خاکستری تکرنگ) را به منطقه آورده باشند. بلکه این تغییرات یا توسط ساکنان محلی به وجود آمده و یا به صورت تدریجی در نتیجه روند مهاجرت‌هایی بوده که در میانه هزاره دوم پ.م. به حوزه دریاچه ارومیه صورت گرفته است. دانتی معتقد است که تمرکز بر فرآیندهای مشابه هم‌زمان در بین‌النهرین شمالی می‌تواند راه‌های جدیدی برای پژوهش در این حوزه فراهم کند. با این حال مدارک و شواهد بسیاری برای پژوهش در رابطه با این موضوعات از جنوب دریاچه ارومیه و نیز از منطقه رواندوز-سوران در جنوب عراق نیاز است (Danti, ۲۰۱۳: ۳۲۹) به هر حال علاوه بر سفال‌هایی که در گذشته یانگ به عنوان سفال تکرنگ قدیم معرفی می‌کرد که به بازه زمانی ۱۴۵۰ تا ۱۲۵۰ پ.م. تعلق داشتند و از دیدگاه دایسون به دوران آهن قدیم منسوب بودند مواد فرهنگی دیگری که مانند معماری از محوطه‌ها و نهشت‌های دوران مفرغ متأخر از حوزه دریاچه ارومیه به دست آمده‌اند همه همان تداوم فرهنگی را نشان می‌دهند (Danti, 2013a: 15). بدین ترتیب دانتی اثبات کرد که دوران آهن شمال غرب ایران در واقع تداوم دوران مفرغ متأخر است (Danti, 2013a; 2013b). دوران آهن

III که در حسنلو با انتشار سفال‌های به دست آمده از محوطه‌هایی مانند زندان سلیمان II و III و نیز ارتباط استقرارهای اورارتویی هم‌زمان به دست آمده از محوطه‌های نزدیک حسنلو مانند هفتوان (1973; 1971; 1969; 1968; Burney) و عقرب تپه (71-69; 1973a; Muscarella) در راستای کاوش‌های پروژه حسنلو برجسته‌تر شده بود. پس از آن با کشف تالارهای ستون‌دار در گودین و نوشیجان و نیز از باباجان در زاگرس مرکزی و لرستان که به مادها و استقرارهای پیش از هخامنشی نسبت داده شده بود ادامه پیدا کرد. از سوی دیگر کشف محوطه‌های ماننایی یا منسوب به آن‌ها مانند زیویه، زندان سلیمان (21; 2003; Naumann & Osten) و قلاچی در بوکان (1985; 2004; Yaghmaei) داده‌های ارزشمندی در نیمه غربی ایران به شمار می‌آمدند که زمینه را برای ادامه مطالعات در رابطه با نحوه گسترش فرهنگ‌های دوران آهن III در غرب ایران فراهم کردند. تداوم این مطالعات در سال‌های اخیر نیز محوطه‌های زیادی در رابطه با استقرارهای دوران آهن III در غرب ایران به دست داده است. کشف بیش از ۱۰۰ محوطه اورارتویی از بررسی‌های کرول و کلایس (2011; 2009; 2003; Biscione) در این منطقه، نیز کشف دژها و قلعه‌هایی در سال‌های اخیر که عمدتاً در ناحیه کردستان قرار دارند که به ماننا نسبت داده شده‌اند (ملازاده، ۱۳۸۳) تصویری از تعدد اقوام و فرهنگ‌های گوناگونی که در این دوران در نیمه غربی ایران حضور داشته‌اند را بیشتر آشکار می‌کند. اما از سوی دیگر نتایج بازننگری‌های اخیر در پروژه حسنلو نشان از ضعف در ثبت و انتشار آثار کاوش‌ها داشت که اشکالاتی را در زمینه ترسیم نحوه گسترش فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه به وجود آورده بود. در این راستا تداوم مطالعات در رابطه با نحوه گسترش فرهنگ آهن II در حسنلو را مطالعات دانتی و سیفارللی در رابطه قبرستان‌های دوران آهن II در حسنلو به دست داده است (2013c; Danti & Cifarelli). و مطالعات مرتبط با پایان دوران آهن II و آغاز دوران آهن III در حسنلو توسط کرول انجام شد (2013b; 320; Kroll). که در نتیجه این مطالعات گاهنگاری‌های دوران آهن در شمال غرب ایران به این ترتیب تغییر کرد:

- لایه حسنلو V بازه زمانی حدود ۱۴۵۰ تا ۱۲۵۰ پ.م. متعلق به دوران مفرغ متأخر قدیم و جدید؛
- لایه حسنلو IVc، بازه زمانی حدود ۱۲۵۰ تا ۱۰۵۰ پ.م. متعلق به دوران آهن I؛
- لایه حسنلو IVb، بازه زمانی حدود ۱۰۵۰ تا ۸۰۰ پ.م. متعلق به دوران آهن II.
- لایه حسنلو IVa، بازه زمانی نامشخص، انتهای دوران آهن II
- لایه حسنلو IIIc، بازه زمانی نامشخص، آغاز دوران آهن III (دوران اورارتو)

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

• لایه حسنلو IIIb، بازه زمانی حدود ۸۰۰ تا ۵۵۰ پ.م.، دوران آهن III (دوران اورارتو)

• لایه حسنلو IIIa، بازه زمانی نامشخص، دوران آهن IV، (اواخر هخامنشیان)
(جدول ۱) (Danti, 2013a: Table, 17.1)

تحول در جوامع دوران مفرغ متأخر و دوران آهن I در نیمه غربی ایران:

در نظریه‌های سنتی مربوط به آغاز دوران آهن در ایران دوران مفرغ متأخر جایی ندارد. هر چند که مطالعات مرتبط با آغاز دوران آهن در نیمه غربی ایران به تداوم فرهنگ‌های دوران پیش از آهن در این منطقه اذعان کرده‌اند. ماهیت داده‌های به دست آمده از حوزه دریاچه ارومیه، به خصوص از حسنلو و دینخوا تپه اثبات کرد که این داده‌ها در انتقال از دوران مفرغ به آهن در شمال غرب ایران بسیار موثر بوده‌اند. به این ترتیب فرهنگ‌های دوران آهن سنن فرهنگی متعلق به بومیان منطقه و یا افرادی بوده‌اند که به صورت تدریجی از میانه هزاره دوم پ.م. وارد منطقه شده بودند نه ره‌آورد مهاجران تازه‌وارد. از این رو سفال‌های خاکستری ساده که توسط یانگ و دایسون متعلق به دوران آهن I معرفی شده بودند پیشینه سنن سفالگری دوران آهن I و سفال‌های دوران مفرغ متأخر بودند. علاوه بر این بسیاری از شاخصه‌های سفالی دوران آهن از سنن دوران مفرغ متأخر به آهن رسیده‌اند. علاوه بر سفال‌ها سنت تالارهای ستون‌دار حسنلو و کردلر که تا پیش از این نوآوری معماری دوران آهن به شمار می‌آمدند در واقع بناهای جایگزین اتاق‌های کوچک دوره‌های ابتدایی دوران مفرغ متأخر بوده‌اند. این ساختمان‌ها که در دوران مفرغ متأخر ساخته شده بودند در طول دوران آهن I تعمیر و در نهایت با ساختمان سوخته حسنلو در دوران آهن II جایگزین شدند. تمام این ساختمان‌ها آثاری از استفاده‌های طولانی از آن‌ها را نشان می‌دهند. از این رو در شواهد موجود کنونی به قول دانتی، هیچ نشان از تغییرات فاحش و آشکار از دوران مفرغ متأخر به دوران آهن دیده نمی‌شود. و دوره‌های سفال خاکستری ساده یانگ و یا دوران آهن I دایسون در واقع پیش زمینه دوران پسین خود یعنی دوران آهن بوده‌اند که بسیاری شاخصه‌های سفالی خود را به دوران آهن وارد کردند. در این میان نیز تأثیر پذیری از جنوب قفقاز بیشتر بوده و این در حالی است که بومی‌گری به میزان زیادی در میان آثار مشاهده می‌شود (Danti, 2013b: 336-337).

بدین ترتیب لایه حسنلو V که بازه زمانی ۱۴۵۰ تا ۱۲۵۰ پ.م. را در می‌گرفت و در گاهنگاری های پیشین به دو دوره تقسیم شده بود که دوره قدیم آن هم‌زمان با دوران مفرغ متأخر

پیشنهادی دایسون (Dyson, 1977a) و هم زمان با افق فرهنگی سفال خاکستری غربی قدیم یانگ (Young, 1965) و دوره جدید آن نیز هم زمان با دوران آهن I بوده (Dyson 1965a; Muscarella, 1994) در گاهنگاری دانتی این لایه هم‌افق با سفال‌های خاکستری داغدار تک رنگ قدیم معرفی شد که از حسنلو و دینخوا تپه به دست آمده بودند (Danti, 2013a: 15) و معرف دوران مفرغ متأخر در شمال غرب ایران هستند و به دو دوره قدیم و جدید تقسیم شدند (جدول ۱) (Danti, 2013b: 336). بدین ترتیب بازه زمانی ۱۰۵۰ تا ۱۲۵۰ پ.م. که لایه حسنلو IVC را در بر می‌گرفت و هم زمان با افق فرهنگی سفال خاکستری غربی یانگ بود و پیش از این توسط دایسون دوران نهایی آهن I معرفی شده بود (Dyson and Muscarella 1989: fig. ۱۵) در گاهنگاری دانتی دوران آهن I معرفی شد (جدول ۱). بر اساس مطالعات گاهنگارانه و نیز مقایسه‌های سفالی، فرهنگ دوران آهن I در این منطقه یک فرهنگ محلی و در اصل در پی گسترش استقراری دوره پیشین یا مفرغ متأخر به وجود آمده و به دوره بعدی - دوران آهن II- رسیده است (Danti, 2013b: 345). در مناطق جنوبی تر زاگرس نیز که در اصل تداوم دوران آهن مناطق شمالی تر بودند شرایط مشابهی وجود دارد. نتایج بازنگری یانگ از سفال‌های خاکستری به دست آمده از قبور گیان قرابت‌هایی را با سنن سفالگری مناطق شمال غرب ایران نشان داد (Young, 1965) از سوی دیگر سایر بررسی‌ها و کاوش‌های انجام شده در زاگرس مرکزی هر دو افق سفال خاکستری قدیم و جدید را به دست داد (Young, 1966; 1975; Levine, 1976).

نتایج بررسی دشت کنگاور توسط یانگ برای شناسایی نحوه آغاز و گسترش فرهنگ‌های دوران آهن در زاگرس مرکزی (Young, 2002) و مجموعه سفال‌های به دست آمده از باباجان (Goff, 1978; 1985) نوشیجان (Stronach, 1969: 8) گودین تپه (Young, 1969; Young and Levine, 1974) جامه شوران (Levine, 1987) سرخ دم لری (Van Loon, 1989: 49) و تپه گیان (Contenau and Ghirshman, 1935) همه تداوم سنن محلی پیشین در ساخت سفال‌های خاکستری مشخصه دوران آهن را نشان می‌دهند (Young, 1985; Levine, 1987). تجزیه و تحلیل آثار به دست آمده از گودین III و بررسی مجدد سفال‌های به دست آمده از گیان نیز نشان داد که سفال‌های ساده و دست ساز نخودی رنگ متعلق به اواخر گودین III در دوران آهن I نیز تداوم داشته‌اند (Henrickson, 1983-84). هر چند که در کاوش‌های انجام شده در منطقه جنوبی تر زاگرس و به خصوص در پشت کوه لرستان تقریباً هیچ قبری متعلق به هزاره دوم پ.م. به دست نیامدند. مطالعات هرینک و اورلا نیز برای شناسایی فرهنگ‌های دوران ابتدایی آهن در پشت کوه لرستان سفال‌های مشخصه این دوران را به دست نداد بنابراین

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... _____ علیرضا هژبری نویری و همکاران

رابطه میان دوران مفرغ متأخر و آغاز دوران آهن در منطقه پشت کوه لرستان مانند سایر محوطه‌ها در همچنان غرب حل نشده باقی ماند (Overlate, 2005: 7-14).

این در حالی بود که در کنار تداوم سنن سفالگری سفال‌های خاکستری در دامنه‌های جنوبی زاگرس مرکزی، سفال‌هایی به شکل فنجان‌های بلند و باریک با خمیره سفیدرنگ نیز وجود داشتند (Goff, 1966; 1968; Henrickson, 1983-84; Levine, 1987) که احتمالاً متعلق به سنن عیلامی بوده‌اند که در اواخر هزاره دوم پ.م. مجدد در منطقه احیا شده بوده‌اند (Henrickson, 1983-84; Carter, 1984). اما پراکندگی سفال‌های منقوش در هزاره دوم پ.م. نشان می‌دهد که سنت سفالگری دشت شوشان با سنن سفالگری زاگرس مرکزی متفاوت بوده است چرا که در این دوران سفال‌های دشت شوشان متأثر از سفال‌های بین‌النهرینی بوده‌اند. سفال‌های شاخص در این‌جا شامل فنجان‌های عیلامی هستند که در این دوره کشیده‌تر و استوانه‌ای‌تر شده و از لایه‌های ۱۳-۱۰ شهرشاهی در شوش به دشت آمده بودند (de Miroschedji, 1981a, 15-16; Ghirshman, 1966, 91-92) نمونه‌هایی از این ظروف نیز در تپه گوران در لرستان و نیز از ملیان (انشان) به دست آمدند. سفال‌های نخودی رنگ نوع انشان که به سفال‌های نوع قلعه مشهور هستند قابل مقایسه با نمونه‌های به دست آمده از سرزمین‌های پست بودند و از خلیج فارس و ایذه نیز به دست آمدند (Wright, 1979, figs. 42-43) علاوه بر این از مناطق رامهرمز در شرق خوزستان و نیز از لرستان نیز به دست آمدند (Carter, 1984, figs. 115/0, 109/0, 0, 0, 1989, 000). نمونه‌های اندکی از سفال‌های منقوش قلعه نیز از هفت تپه (کیناک) در دشت شوشان به دست آمدند (Negahban, 1991, fig. 13/153-55). علاوه بر سفال‌ها مبنای گاهنگاری در این منطقه داده‌های دیگری بودند مانند مهرهای استوانه‌ای که مشخصه‌های حکاکی و تصویرنگاری آن‌ها مبنایی برای ارائه گاهنگاری‌ها را فراهم می‌کرد این مهرها صحنه‌هایی از مجالس ضیافت، شکار و عبادت داشتند (Porada, 1970: 27-41, 57-74) که نمونه‌های مشابه آن‌ها از معبد سرخ دم لری نیز به دست آمدند (Schmidt, van Loon, and Curvers, 1989, seals 65, 75, 77, 80).

تحول در جوامع دوران آهن II :

دوران آهن II در نیمه غربی ایران تا حد زیادی بر اساس داده‌های به دست آمده از پروژه حسنلو و تپه حسنلو شناخته شده است. بر اساس داده‌های باستان‌شناختی، این دوره در اصل تداوم و گسترش فرهنگی دوران پیشین آن، یعنی دوران آهن I، است. یا به گفته لوین دوران

آهن II تزریق عناصر جدید به مجموعه آثار دوران آهن I بوده است (Levin, 1971: 41). دوران آهن II در این منطقه هم‌افق با افق سفال‌های خاکستری غربی جدید یانگ است (Young, 1975)، و به طور سنتی نوآوری‌های معمارانه در ساخت تالارهای ستون‌دار در حسنلو، که به عنوان مبنای تاریخ‌گذاری دوران آهن در نیمه غربی ایران است، به این دوره نسبت داده شده است (Dyson, 1989a). دوران آهن II از دیدگاه دایسون و یانگ بازه زمانی حدود ۴۰۰ ساله، یعنی ۱۲۵۰ تا ۸۰۰ پ.م. را شامل می‌شده است. که تمام لایه IV حسنلو را در برمی‌گرفته و خود به ۳ فاز مختلف حسنلو IVC و IVb و IVa تقسیم شده بود (Dyson, ۱۹۶۵، ۱۹۶۵).

در بازسازی گاهنگاری لایه IV حسنلو توسط دایسون و ماسکارلا آثار معماری متعلق به دوران حسنلو IVC در جنوب شرق تپه مستقیماً بر روی بقایای معماری دوران حسنلو V (دوران آهن I دایسون) توصیف شدند. بقایای معماری واقع در شمال غرب تپه حسنلو نیز که متعلق به دوران حسنلو IVb بوده‌اند مستقیماً بر روی بقایای دوران حسنلو V واقع شده بودند. اما ساختمان‌های متعلق به همین لایه که در سمت جنوب غرب قرار گرفته بودند در واقع ساختمان‌های دوران حسنلو V بودند که پس از آتش‌سوزی در پایان این دوره مجدد در لایه حسنلو IVb بازسازی شده بودند. پس از آتش‌سوزی که دوران حسنلو IVb را پایان داد آثار لایه حسنلو IVa در واقع یک استقرار پراکنده در سطح تپه توصیف شده است (Dyson & Muscarella, 1989: 1).

همان‌طور که پیشتر گفته شد، بازنگری دانتی در آثار حسنلو نشان داد که لایه حسنلو V در واقع متعلق به دوران مفرغ متأخر بوده و تداوم این دوره در دوره بعد و در لایه حسنلو IVC. فرهنگ سفالی خاکستری قدیم غربی یانگ است که تداوم آن در لایه حسنلو IVb افق فرهنگی سفال خاکستری جدید غرب یا دوران آهن II را به وجود آورده، که بازه زمانی حدود ۱۰۵۰ تا ۸۰۰ پ.م. را در بر گرفته است. در نهایت مطالعات دانتی در ساختمان‌های سوخته دوران آهن II در حسنلو و تغییر در گاهنگاری‌های لایه‌های حسنلو V و IV روایت از معماری‌های این دوره‌ها را به این ترتیب تغییر داد. ساختمان‌های متعلق به دوران آهن II در اصل بازسازی ساختمان‌های دوره‌های مفرغ متأخر و آهن I در لایه‌های حسنلو V و IV بوده و در نهایت تمام آن‌ها در اثر آتش‌سوزی مهیبی، که دوران آهن II در حسنلو را پایان داد، از بین رفته‌اند (Danti, 2013b: 353). پس از پایان استقرار در لایه IVb، لایه IVa وجود دارد که علی‌رغم این که کرول آثاری متعلق به این لایه به دست نیامد اما به نقل از دانتی این لایه را

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

استقراری پراکنده و کوتاه مدت پس از آتش‌سوزی لایه حسنلو IVb معرفی کرد (Kroll, ۱۸۱-۱۸۰: ۲۰۱۳۵)

مطالعات یانگ در دشت کنگاور نشان داد که در زاگرس مرکزی نیز دوران آهن II تداوم و گسترش دوران آهن I است. داده‌های سفالی متعلق به دوران آهن I و II که تنها از قبور لرستان و زاگرس مرکزی به دست آمده‌اند به سختی از یکدیگر قابل تفکیک هستند. از این رو شناسایی و تفکیک سفال‌های خاکستری دوره‌های آهن I و II در منطقه را تنها بر اساس سفال‌ها نمی‌توان تشخیص داد و حتماً بایستی یک مشخصه کلیدی برای تمایز این دوره‌ها وجود داشته باشد. چیزی که یانگ هرگز در بررسی‌های کنگاور به دست نیامورد (Young, ۴۲۳-۴۱۹: ۲۰۰۲). کمی پایین‌تر در زاگرس مرکزی، اشیای فلزی به دست آمده از لایه باباجان III از کاوش‌های این منطقه کاملاً متفاوت از اشیای فلزی "سبک لرستان" بودند. آغاز این دوره توسط گاف قرن ۹ پ.م. تاریخ‌گذاری شده که با فرهنگ‌های عصر آهن II در مناطق شمالی هم‌پوشانی دارد. گاف این دوره را فرهنگ ماد معرفی کرد که از فرهنگ‌های سفال خاکستری عصر آهن II کوه‌های البرز گرفته شده و نشان‌گر نفوذ ایرانیان به زاگرس مرکزی در آغاز قرن ۹ پ.م. است. اشیای فلزی و آثار به دست آمده از باباجان II نیز تفاوت چندانی با آثار دوره پیشین نداشته است (Goff, 1978: 30-42).

سفال‌های به دست آمده از دوران ابتدایی عیلام جدید در مناطق جنوبی‌تر در دشت شوشان که هم‌افق با فرهنگ‌های دوران آهن در مناطق شمالی هستند نیز تداوم سنن سفالگری دوران پیشین خود - دوران عیلام میانی III- را نشان می‌دهند. این داده‌های سفالی شامل اندکی سفال‌های وارداتی و اشیای کوچک هستند (Carter, 1998). دوران عیلام نو که توسط پیردومیروشجی بر اساس داده‌های به دست آمده از گمانه‌های شهر شاهی شوش II به دو دوره قدیم و جدید تقسیم شده، لایه‌های ۸-۹ دوران عیلام جدید I به بازه زمانی حدود ۷۰۰/۷۵۰-۱۰۰۰ پ.م. (de Miroshedji 1981a, 40; Carter, 1998) هم‌افق با فرهنگ‌های دوران آهن II در شمال‌غرب و غرب ایران است. این دوره در گاهنگاری‌های والا که بر اساس تغییرات سیاسی و اجتماعی و با ارجاع به منابع مکتوب عیلامی و بین‌النهرینی دوران عیلام جدید را به سه دوره I, II و III تقسیم کرده است. که در این تقسیم بندی دوره عیلام جدید I یعنی بازه زمانی حدود ۷۷۰-۱۱۰۰ پ.م. با دوران عیلام I دومیروشجی و فرهنگ دوران آهن II در مناطق غربی هم‌پوشانی دارد. (Vallat, 1998).

تحول در جوامع دوران آهن III:

آغاز دوران آهن III در بسیاری از محوطه‌های استقراری در غرب ایران در پی آتش‌سوزی‌هایی که در پایان دوران آهن II اتفاق افتاده و منجر به از بین رفتن استقرارهای این دوره شد مشخص شده است. این دوران از لحاظ گاهنگاری هم افق با ظهور پدیده سفالی جدیدی است که یانگ آن را "افق سفال نخودی جدید" نامیده که در بسیاری از محوطه‌های غربی ایران ظاهر شده و به طور سنتی منسوب به ورود مردمانی جدید و یا قدرت گرفتن آن‌ها در شمال‌غرب، زاگرس مرکزی و زاگرس جنوبی است که با نام‌های مادوای و پارسوای در نوشته‌های بین‌النهرینی از ۸۳۴ پ.م. به بعد ظاهر شده‌اند. در کنار سنت سفال‌های نخودی جدید، سفال‌ها و مواد فرهنگی مختلفی در سراسر نیمه غربی ایران وجود داشته‌اند. دانتی آغاز این دوره در حسنلو را به دلیل اهمیت طبقه IVb حسنلو هم‌زمان با آتش‌سوزی در این لایه حدود ۸۰۰ پ.م. و اتمام آن را ۵۵۰ پ.م. تاریخ‌گذاری کرده است (Danti, 2013b: 367). سنن معماری به دست آمده از این لایه‌ها معمولاً تداوم سنن تالارهای ستوندار است که علاوه بر حسنلو از محوطه‌هایی مانند گودین، نوشیجان، باباجان و نیز از زیویه و قلاچی به دست آمدند.

در شمال‌غرب ایران دوران آهن III هم‌زمان با لایه III در حسنلو معرفی شده است. استقرارهای لایه حسنلو III به دلیل ضعف مستندنگاری آثار به دست آمده از کاوش‌های حسنلو به سختی قابل شناسایی و تحلیل هستند (Muscarella 2006: 82) و به راحتی نمی‌توان تشخیص داد که پس از دوران حسنلو IVb چه بر سر استقرارها در این محوطه آمده است. نتایج مطالعات کرول از انتقال دوران آهن II به III در حسنلو نشان داد که روی ویرانه‌های لایه حسنلو IVb آثاری از کف و یا لایه ساختمانی مشخصی وجود ندارد (Kroll, 2013b: ۳۲۰) و آن چه که دایسون به عنوان معماری لایه حسنلو IVa معرفی کرده (Dyson, 1965a: ۱۹۸۹، ۱۹۷۷، ۲۱۳-۲۰۳) در اصل پلانی بوده که آلدن آن را در دفتر گزارش‌ها به عنوان معماری دوران حسنلو IIIb ثبت کرده و به جز آن هیچ اثر معماری، سفال و یا داده‌ای از این لایه به ثبت نرسیده است. این معماری عبارت از اتاق سنگ‌فرشی است با یک اصطبل در کنار آن که کرول آن را با ساختمان‌های مشابه به دست آمده از محوطه‌های اورارتویی در کارمیریلور، بسطام و آیانیس مقایسه کرده است (Kroll, 2013a: 180-181). از این رو بر اساس داده‌های موجود از حسنلو از نحوه انتقال دوران آهن II به III در شمال‌غرب ایران داده‌ای در دست نیست و شاید بتوان تنها به این گفته دانتی اکتفا کرد که دوران حسنلو IVa عبارت از یک

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... علیرضا هژبری نویری و همکاران

دوره استقرار کوتاه مدت است که در پی پایان گرفتن استقرار دوران آهن II صورت گرفته است (Danti, 2011: 12, Fig. 1b).

لایه حسنلو III توسط دایسون به دو دوره IIIa و IIIb تقسیم شده بود (Dyson, 1965: 82-83; Muscarella, 2006: 204-213). مطالعات اخیر کرول در آثار لایه III حسنلو نشان داد که پلان دیوارهای استحکاماتی که توسط دایسون به عنوان معماری این دوره منتشر شده بود (Dyson, 1989b: fig. 6) در این گاهنگاری نمی‌گنجد. مشخصه‌های معماری این دیوارهای استحکامی، قدیم‌تر از سازه‌های متعلق به دوران حسنلو IIIb بوده و ساختمان‌های لایه حسنلو IIIb در اصل پس از ساخت این دیوار در مقابل آن ساخته شده بودند. از این رو کرول آن‌ها را متعلق به لایه‌ای قدیم‌تر با عنوان لایه حسنلو IIIa معرفی کرده است. از سوی دیگر مشخصه‌های معماری دیگری که از دژهای اورارتویی به دست آمده‌اند، مانند ساختمان‌های عمومی بزرگ از جمله گاریزون‌ها، انبارهای ذخیره و مانند آن‌ها از داخل این دژ به دست نیامدند و ساختمان‌های چهار گوش کوچکی که در داخل دیوارهای استحکاماتی بودند به نظر استقرارهای پراکنده‌ای بودند که بلافاصله پس از ساخت دیوارهای استحکاماتی متروک شده بودند (Kroll, 2013a: 184; 2013b: 320-321). کرول سازه‌های نه چندان مقاومی که دایسون آن‌ها را سیستم راه‌های سه‌گانه مخصوص عبور ارباب‌ها معرفی کرده بوده، با توجه به داده‌ها اصطبل‌هایی برای نگهداری حیوانات یا اسب‌ها در کنار این ساختمان‌ها معرفی کرده است (Kroll, 2013a: 184).

لایه حسنلو IIIb که در گذشته با عنوان استقرار اورارتویی در حسنلو شناخته شده بود، عبارت از لایه‌ای است که ضخامت آن گاه به سختی به ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد و از داخل لایه‌های پر شده ساختمانی آن داده‌های کوچکی مانند سفال از چاله‌ها و گاهی به ندرت نیز از روی کف‌ها به دست آمده‌اند. به نظر می‌رسد که مدت استقرار در این لایه بسیار محدود بوده است (Kroll, 2013a: 185). سفال‌های به دست آمده از این لایه در حسنلو قابل مقایسه با سفال‌های به دست آمده از محوطه‌های اورارتویی مانند کارمیربلور، آیانیس و بسطام بودند (Kroll, 2013a: 185; 2013b: 321) اما از آنجایی که کوزه‌های بزرگ ذخیره‌سازی از این لایه به دست نیامد می‌توان این لایه را یک دژ نیمه تمام اورارتویی فرض کرد. به این ترتیب دیوارهای فروریخته‌ای که دایسون آن‌ها را متعلق به دوران حسنلو IIIb معرفی کرده بود در واقع متعلق به دوران حسنلو IVb بوده‌اند. علاوه بر سفال از این لایه مهرهای استامپی اورارتویی و دو مهر استوانه‌ای که قبلاً به لایه حسنلو IVb منسوب شده بودند نیز به دست آمدند. این مهرهای استوانه‌ای با توجه به مشخصه‌های تصویرنگارانه به قرن ۷ پ.م. تاریخ

گذاری شدند که با سفال‌ها و سایر اشیای به دست آمده از این منطقه هم‌خوانی دارد. روی لایه حسنلو IIIb را حدود ۱ متر رسوبات فراگرفته که منجر به پر شدن بقایای ساختمان‌های برجای مانده شده بودند. این بقایا نشان می‌دهند که پس از پایان لایه حسنلو IIIb ظاهراً حسنلو برای مدتی طولانی متروک شده و در پایان دوران هخامنشی لایه حسنلو IIIa مجدد مسکون شده که از سفال‌های مشخصه این دوران، سفال‌های نخودی با نقوش مثلثی بوده است (Kroll, 2013a: 186-191).

در مناطق جنوبی‌تر داده‌های به دست آمده از دشت کنگاور تغییرات آشکاری را بین استقرارهای دوره‌های ابتدایی آهن، آهن I و II، و نیز الگوهای استقراری در دوره آهن III نشان می‌دهند. به این صورت که در این دوره تنها ۴۵٪ از محوطه‌های متعلق به دوران آهن I/II در دشت کنگاور در این دوره نیز مسکون بوده‌اند. یانگ این تغییرات را مرتبط با ورود اقوام جدید یا همان ایرانیان به منطقه می‌داند (Young, 2002: 427-428). در بخش‌های جنوبی‌تر در باباجان در منطقه پیشکوه لرستان در کنار تالارهای ستون‌دار در نیمه اول هزاره اول پ.م. (Goff, 1968: 112)، سفال‌های نخودی چرخ‌ساز جدیدی جایگزین سفال‌های نخودی دست‌ساز منقوش با نقوش هندسی "زانر لرستان" که از لایه باباجان III رواج داشتند، شدند (Goff, 1978; 1968). هر چند که سفال‌های دوران آهن III در این منطقه را می‌توان سنن محلی نامید اما در میان آثار لایه‌های باباجان II و I تغییرات آشکاری در سنن سفالگری مشاهده شده است. نمونه‌های قابل مقایسه با سفال‌های نخودی به دست آمده از باباجان I از لایه‌های هم‌زمان در گودین II و نوشیجان I و نیز در جامه شواران و ماهیدشت به دست آمده‌اند (Young, 1969; Young and Levine: 1974; Levine, 1987). گاف این سفال‌ها را به قرون ۶-۷ پ.م. تاریخ‌گذاری کرده است (Goff, 1978: 38). مطالعات هرینک و اورلا برای شناسایی فرهنگ‌های دوران آهن در منطقه پیشکوه لرستان سفال‌هایی را از داخل قبرستان‌های دوران آهن III به دست داد که ظاهراً قابل مقایسه با برخی از فرم‌های شاخص به دست آمده از پیشکوه و باباجان بودند. این شباهت‌ها نه تنها در شکل و فرم ظروف بلکه گاهی در تزئینات کنده‌ای قابل مشاهده است که به تقلید از نقوش سفال‌های پیشکوه ایجاد شده‌اند. با این حال تفاوت‌های مهمی نیز بین دو منطقه وجود دارند مانند حضور قوری‌های لوله‌ناودانی در میان آثار پیشکوه که در پیشکوه وجود نداشته‌اند. در حالی که در میان سفال‌های دوران آهن III پیشکوه لرستان سنن سفالگری جدید وجود دارند که شاخص‌ترین آن‌ها سفال‌های نخودی ظریف و خاکستری ظریف بوده است. آثار متعلق به دوران آهن III در پیشکوه لرستان عموماً از داخل قبور به دست آمدند که بیشتر آن‌ها قبور انفرادی بوده‌اند که به ندرت برخی از آن‌ها

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

متعلق به دوره‌های پیشین بوده‌اند که در این دوره مورد استفاده مجدد قرار گرفته بودند. علاوه بر ظروف سفالی در پشتکوه ظروف مفرغی نیز به فراوانی از قبور دوران آهن III به دست آمدند. و نیز برخلاف دوره‌های پیشین آهن، که فلز آهن برای ساخت جواهرات و تزئینات شخصی مورد استفاده قرار گرفته بود، آهن در این دوران عموماً برای ساخت سلاح‌های فلزی مورد استفاده قرار گرفته و تنها سلاح‌هایی مانند سرپیکان و یا اشیای فلزی که شکل‌ها و فرم‌های پیچیده داشتند از مفرغ ساخته شده‌اند. از سوی دیگر شیوه‌های تدفین در این قبور نشان‌گر از سرگرفتن ارتباط با فرهنگ‌های مجاور مانند عیلام در جنوب غرب ایران و آشور در بین‌النهرین است که مورد اخیر را می‌توان از سالنامه‌های آشوری و نیز از نقش برجسته آشوری در اشکف گل‌گل دریافت (Overlater, 2005: 14-16).

در مناطق جنوبی‌تر در شوش، آثار به دست آمده از شهرشاهی در لایه‌های I تا III که گیرشمن آن‌ها را به ترتیب به بازه‌های زمانی شهرشاهی شوش I قرن ۸ تا آغاز قرن ۶ پ.م. شهرشاهی II، قرون ۶ تا ۵ پ.م. و شهرشاهی I، را به قرون ۵ تا ۴ پ.م. تاریخ‌گذاری کرد (Ghirshman, 1966: 91-92) یانگ در ارائه گاهنگاری غرب ایران سفال‌های به دست آمده از مناطق جنوبی‌تر در لایه شهرشاهی I را بدون ارتباط با افق سفال‌های نخودی جدید غرب در مناطق شمالی‌تر می‌داند و معتقد است که این لایه قبل از دوران حسنلو III مسکون بوده. اما از آنجایی که بین سفال‌های به دست آمده از این لایه در شهرشاهی و سفال‌های زندان سلیمان و زیویه ارتباطی پیدا نکرده معتقد است که نمی‌توان گفت که استقرارهای این منطقه تا چه حد قدیم‌تر بوده‌اند. مطالعات مجدد یانگ در لایه‌نگاری و گاهنگاری شهرشاهی I شوش یک فاصله فرهنگی میان لایه‌های شهرشاهی I و III-II را آشکار کرد که نمی‌توانست میزان این دوره را تشخیص دهد. یانگ لایه‌های II تا III شهرشاهی شوش را "افق سفال‌های نخودی جدید جنوبی" نامیده که از لحاظ گونه‌شناختی قابل مقایسه با سفال‌های افق فرهنگی سفال نخودی جدید غرب بوده‌اند که از لایه حسنلو III به دست آمده بود. از این رو لایه‌های II-III شهرشاهی شوش را هم‌زمان با لایه حسنلو III و به خصوص دوران حسنلو IIIa می‌داند. یانگ با توجه به این که هیچ نمونه قابل مقایسه با این سفال‌ها از محوطه‌های زندان سلیمان و زیویه به دست نیامدند استقرارهای لایه‌های III-II شهرشاهی شوش را اندکی قدیم‌تر از حسنلو III می‌داند (Young, 1965: 70-81).

در حالی که استروناخ با مطالعه مجدد سفال‌های نخودی به دست آمده از حسنلو III معتقد است که بسیاری از فرم‌های سفالی که یانگ آن‌ها را سفال‌های متأخر به دست آمده از

شهرشاهی شوش مقایسه کرده، به دوره‌های حسنلو IIIa و حسنلو II منتسب هستند. با توجه به سفال‌های بدون تزئین هم‌زمان به دست آمده از شهرشاهی شوش و مناطق شمالی‌تر زاگرس هر یک از این مناطق نشان از فرم‌های قدیمی هستند که می‌توان آنها را به دوران سفالهای منقوشی که از شهرشاهی I به دست آمده بودند تاریخ‌گذاری کرد. به این ترتیب سفال‌های منقوش به دست آمده از لایه‌های II-III شهر شاهی در اصل بایستی منسوب به سفال‌های منقوش جدیدتری باشند که در بسیاری از بخش‌های مرکز و غرب ایران در دوران هخامنشی و یا پس از آن به دست آمده‌اند. این سفال‌ها که سفال‌های فستون نامیده شده‌اند با نقوشی از ردیف منحنی‌ها تزئین شده‌اند. نمونه‌های قابل مقایسه با این تزئینات با ردیفی از حلقه‌ها و یا مثلث‌های آویزان هستند که از محوطه‌های متعلق به دوران آهن III از شمال‌غرب ایران به دست آمده‌اند. استروناخ این نقوش را در اصل برگرفته از نقوش سفال‌های سیلک می‌داند که به نوبه خود منبع الهام تزئین برخی از سفال‌های منطقه آذربایجان شده‌اند که می‌توان تاریخی در حدود ۷۰۰ تا ۵۰۰ پ.م. را برای آنها پیشنهاد کرد. به عقیده استروناخ سفال‌های فاستون و مثلی از سنن سفالگری زاگرس مرکزی منشعب شده‌اند. اما هیچ مدرکی وجود ندارد که بتوان سفال‌های شهرشاهی ۱ شوش را به سفال‌های قرون ۷-۸ پ.م. در مناطق شمالی‌تر مرتبط دانست اما این بدان معنی نیست که در این دوران شوش مسکون نبوده است بلکه تعدادی از سفال‌هایی که از لایه ۱ شهرشاهی به دست آمده‌اند نشان می‌دهند که در این دوره یک استقرار محلی عیلامی در ۶۲۵ پ.م. وجود داشته که با توجه به حضور سفال‌های فستون در حدود ۴۰۰ پ.م. پایان گرفته است. این تاریخ با کشف لوحه عیلامی متعلق به تاریخ ۶۰۰ پ.م. نیز هم‌خوانی دارد (Stronach, 1974: 242-244).

در کنار تقسیمات گاهنگارانه که عموماً بر اساس داده‌های سفالی صورت گرفته، از لحاظ تحولات تاریخی-سیاسی جنوب‌غرب ایران این دوره هم‌زمان با حکومت عیلام جدید II که لایه‌های ۶-۷ شهر شاهی هخامنشی در شوش و بازه زمانی حدود ۵۲۰-۷۵۰/۷۰۰ پ.م. را در بر گرفته (Carter, 1998; de Miroschedji 1981a, 40) و یا عیلام جدید II و III است که به ترتیب به بازه‌های زمانی ۶۴۶-۷۷۰ پ.م. و ۵۳۹-۶۴۶ پ.م. تعلق دارند. که فاصله میان این دو دوره را به آتش کشیده شدن شهر شوش به دست آشوربانیپال در ۶۴۶ پ.م. مشخص کرده است (Vallat, 1998).

آثار معماری دوران عیلام جدید II (۶۴۶-۷۷۰ پ.م.) از آکروپول شوش به دست آمده که آن‌ها را متعلق به دوران شوتروک نهونته دوم (۶۹۹-۷۱۶ پ.م.) می‌دانند (Amiet, 1966, fig.)

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

۳۸۰ علاوه بر این اشیای زینتی و جالب توجهی از گورهای این دوره به دست آمده‌اند که نشانگر احیای شکوه و عظمت پیشین شوش در قرن ۸ پ.م. هستند (Heim, 1992a: 203). سفال‌های به دست آمده از تل گسر نیز تداوم سنن سفالگری شوش بوده‌اند.

نتایج بررسی‌ها و آثار به دست آمده از شرق خوزستان نشان‌گر افزایش جمعیت در این دوره و نیز اهمیت این منطقه در آغاز دوره عیلام جدید است (Carter, 1994a). چهار چوب های تاریخی-سیاسی این دوره را سالنامه‌های بابلی از میانه قرن ۸ پ.م. فراهم کرده‌اند (Grayson, 1975) که تصویرگر نقش عیلام در رابطه میان آن‌ها با بابل در هنگام نبرد با سارگون دوم آشوری هستند. داده‌های باستان شناختی به دست آمده از این دوره نیز همگی نشان‌گر ارتباطات فرهنگی عیلامی-بابلی و آشوری هستند. مهرها و اثرمهرهایی که از کاوش‌های اولیه به دست آمدند نیز اغلب مشابه حکاکی مهرهای نمونه‌های هم‌زمان آن‌ها از آشور-بابل و یک گروه محلی هستند که با نقوش جانوران مقابل هم یا دوقلو حکاکی شده‌اند که با نواری از کتیبه احاطه شده‌اند (de Miroschedji, 1982, 51-63). در نهایت در پی شکست بابلیان از آشوریان، به دلیل همراهی عیلامیان با بابلیان در این نبرد، شوشان در ۶۴۶ پ.م. توسط آشوربانیپال به آتش کشیده شد (Streck, 1916; Aynard, 1957; Grayson, 1975). اما این ویرانی و آتش‌سوزی در سوزیانا به شدتی نبود که در سالنامه آشوربانیپال آمده بود چرا که پس از این حادثه پادشاهی عیلام مجدد توسط شوتروک نهونته از ویرانه‌های آن برخاست (Vallat, 1998). دوران عیلام جدید III از لحاظ تاریخی و تحولات سیاسی دوران پس از آتش‌سوزی در شوش در ۶۴۶ تا زمان تصرف شوشان توسط کوروش هخامنشی در ۵۳۹ پ.م. را در گرفته است. از آن جایی که برای مدت طولانی اطلاعات موجود از این بازه زمانی بسیار اندک بوده است این دوره بخش نهایی دوران عیلام جدید II در نظر گرفته می‌شد که به عقیده کارتر با از بین رفتن سنن سفالگری عیلامی مانند فنجان‌های عیلامی، خمرها و کوزه‌های لبه نواری و معرفی سفال‌ها و سبک‌های مجسمه‌سازی جدید پایان یافته است (Carter, 1984: 184-85 fig. 12). هیچ مدرک هم‌زمان بین النهرینی از این دوره در دست نیست. با این حال گروهی از ۳۰۰ لوحه به دست آمده که از لحاظ تصویرنگاری اثر مهرهای روی آن‌ها و نیز تحلیل‌های زبانی می‌توان آن‌ها را متعلق به ربع ابتدایی قرن ۶ پ.م. تاریخ گذاری کرد (Vallat, 1995). کشف معبد سرخ دم لرستان، در شمال غرب دشت شوشان که به دوران شوتروک نهونته دوم تاریخ گذاری شده نشان می‌دهد که این پادشاه در این دوران تا کوه‌های شمال غرب شوش رسیده بوده. گستره‌ای که در دوره‌های نهایی این دوران در اثر

قدرت روز افزون ماده‌های ساکن در شمال‌غرب ایران و پارسیان ساکن در مناطق جنوب‌شرقی به منطقه‌ای در کوه‌های بختیاری بین انشان و فارس رانده شد (Carter, 1995).

بحث و نتیجه‌گیری:

برخلاف نظریه‌های پویایی که فرهنگ‌های دوران آهن در نیمه غربی ایران را پدیده‌ای کاملاً جدید و ناگهانی می‌دانسته‌اند، که توسط مردمان مهاجری که از شمال یا شرق به منطقه آورده شده‌اند، فرهنگ‌های دوران آهن در نیمه غربی ایران در واقع تداوم فرهنگ‌ها و سنن دوره‌های پیشین و متعلق به مردمانی هستند که از دوران مفرغ متأخر در این مناطق ساکن بوده‌اند. این مسأله نه تنها در شمال‌غرب ایران بلکه داده‌های به دست آمده از مناطق جنوبی‌تر در زاگرس مرکزی نیز نشان از تداوم سنن دوران پیش از آهن در این دوره دارند. در لرستان هر چند که در میان داده‌های موجود نمی‌توان در رابطه با پایان دوران مفرغ و آغاز دوران آهن اظهار نظر کرد اما داده‌های به دست آمده از منطقه باباجان در پیشکوه لرستان نیز تداوم سنن دوره‌های قبل از آهن را نشان می‌دهند. در جنوب غرب ایران نیز هر چند که از لحاظ فرهنگ کاملاً متفاوت با سایر مناطق در ایران است سنن فرهنگی همه تداوم دوره‌های پیشین در دوران جدید است.

در اواخر دوران مفرغ و اوایل دوران آهن در جوامع شمال‌غرب ایران سنن جدیدی در معماری در ساخت بناهایی مانند دژ حسنلو و خانه‌هایی که در کردلر با استحکامات و برج‌ها و باروهای در گوشه‌ها (Lippert 1977: fig. 22) و نیز تالارهای ستون‌داری که در میان این دژها ساخته شده بودند معرفی شدند. خانه‌های گوی تپه B نیز احتمالاً در طول این دوره استحکام بخشی شدند (Muscarella, 1974: 52). از سوی دیگر اشیای قیمتی و نفیسی که از قبور این دوره به دست آمده‌اند حاکی از شکل‌گیری طبقات اجتماعی در این دوره در منطقه است روندی که در دوران آهن I نیز ادامه پیدا کرده (Danti, 2013a: 15-16). در این دوران حسنلو یکی از بزرگ‌ترین محوطه‌های استقرار در منطقه بوده که وسعت دژ آن به حدود ۲ تا ۳ هکتار می‌رسیده است. استقرارهای این دوره در حسنلو بر اثر آتش‌سوزی که در حدود قرن ۱۱ پ.م. صورت گرفته از بین رفته است (Dyson, 1965a) علاوه بر حسنلو استقرار در کردلر IV در همین زمان در اثر آتش‌سوزی از بین رفته است (Lippert 1979).

در زاگرس مرکزی در دشت کنگاور نیز دوران آهن در واقع تداوم سنن دوره‌های پیشین یعنی دوران گودین III است. حجم وسیعی از داده‌های متعلق به دوره‌های ابتدایی دوران آهن

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... _____ علیرضا هژبری نویری و همکاران

در این منطقه از محوطه‌های کوچک و در اصل از تپه‌ها به دست آمده‌اند. این پراکندگی در کنار وسعت کوچک استقرارها نشان می‌دهد که اقتصاد معیشتی این جوامع وابسته به دامداری بوده و هیچ سلسله مراتب شهری و یا شهر وجود نداشته. در این دوره‌ها و نیز بر اساس داده‌ها به جرات می‌توان گفت به احتمال بسیار قوی فشار جمعیتی در دشت کنگاور در دوره های آهن I و II وجود نداشته است (Young, 2002: 426) در پیشکوه لرستان در باباجان سنن سفالگری تداوم سنن سفالگری دوره‌های پیشین را نشان می‌دهند، اما در پیشکوه لرستان در ارتباط با استقرارهای دوران آهن هیچ داده‌ای به دست نیامد و آثار اندک به جای مانده نیز اغلب از داخل قبور به دست آمدند.

داده‌های جنوب غرب ایران نیز تداوم سنن سفالگری پیشین را نشان می‌دهند. در این دوران داده‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب همه نشان از قدرت گرفتن عیلامیان است (Carter, 1984: 156-181). که مهم‌ترین بخش آن شامل دوران حکومت سلسله شوتروکی یعنی بازه زمانی حدود ۱۲۱۰ تا ۱۱۰۰ پ.م. بوده که شوتروکیان به عنوان شاهان عیلام و انشان و شوش بر این منطقه حکم می‌راندند (Vallat, 1998). در این دوره جمعیت عیلامیان در شهرهای بزرگ متمرکز شده بودند و زمین‌های زیادی مورد کشت و کار قرار می‌گرفت (Carter, 1998). این تحولات و دگرگونی‌ها منسوب به فرهنگ‌های دوران آهن II در نیمه غربی ایران است. این دوره که در تداوم دوره پیشین خود به وجود آمده است. تالارهای ستون‌دار بازسازی و مجدد مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در این دوره حسنلو نیز یکی از بهترین مراکز شهری شناخته شده در شمال غرب ایران بوده است. حسنلو در این دوره دژ وسیعی بوده که استقرارهایی در دامنه‌های تپه آن وجود داشته و در بخشی از این استقرارها مراکز تولید صنعتی و نیز بناهای مسکونی بوده‌اند آثار این دوره در اثر آتش‌سوزی مهیبی که صدها فریبانی داشته از بین رفته است (Danti, 2013a: 353).

در دشت کنگاور داده‌های مرتبط با دوران آهن از قبرستان‌ها به دست آمدند. مواد فرهنگی‌های دوره‌های آهن I و II به قدری به یکدیگر شبیه هستند که به سختی قابل تفکیک از یکدیگرند. شباهت سفال‌های خاکستری دوران آهن I و II در این منطقه به قدری است که نمی‌توان این دوره را با استناد به سفال‌ها تفکیک کرد از سوی دیگر مشخصه کلیدی که بتوان این دو دوره را از یکدیگر شناسایی کرد به دست نیامدند (Young, 2002: 419-423). آثار متعلق به دوران آهن II زاگرس مرکزی با آثار به دست آمده از مناطق شمالی هم‌پوشانی داشته‌اند. آثار فلزی به دست آمده از این دوره در باباجان معرف فرهنگ مادها و نشان‌گر نفوذ ایرانیان به زاگرس مرکزی از کوه‌های البرز به به منطقه بودند. اشیای فلزی و آثار به دست آمده

از دوره بعدی در باباجان تفاوت چندانی با این دوره ندارد. که پس از پایان استقرار در دوره قبل در اثر آتش سوزی ایجاد شده بودند (Goff, 1978: 30-42).

بازه زمانی حدود ۱۱۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. در خاورمیانه با تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی بسیاری از جمله تشکیل، قدرت یا ضعف قدرت‌های بسیاری همراه بوده است. علاوه بر این تغییرات آب و هوایی سرد و مرطوب که از حدود ۱۰۰۰ پ.م. آغاز شده در حدود ۸۵۰ پ.م. رطوبت هوا به کم‌ترین میزان خود رسید. این خشکسالی‌ها تحولات و جابه‌جایی‌های بسیاری در خاورمیانه را موجب شد (Beujard, 2010: 193; Issar & Zohar, 2007: 58-60). نتایج این تغییرات را می‌توان در داده‌های مادی به دست آمده از دشت شوشان و نیز منابع بین‌النهرینی دریافت که نتایج فاجعه‌باری برای جمعیت دشت شوشان به همراه داشته است (de Miroschedji, 1981b, 170-72; 1990, 58-60). در پی ضعف دولت عیلام در نتیجه تغییرات آب و هوایی و مشکلات سیاسی در هزاره اول پ.م. شاهان شوش تسلط خود را بر سرزمین‌های کوه‌پایه‌ای انشان از دست دادند و گروه قومی جدیدی و یا شاید مردمانی که تحت سلطه عیلامیان بودند آنان را به دشت‌های شرقی در خوزستان راندند (Carter, 1994a).

دوران آهن III در شمال‌غرب ایران هم‌زمان با استقرارهای وسیع بوده است. با این حال آغاز این دوره در این منطقه تاحدی تیره و تاریک مانده و نمی‌توان تاریخ دقیقی برای آغاز این دوره مشخص کرد. در طول این دوره اقوام و حکومت‌های متنوعی در نیمه غربی ایران و البته در شمال‌غرب حضور داشته‌اند. در ابتدای این دوره رقابت دولت‌های بزرگ مانند آشور و اورارتو بر سر به دست آوردن مناطق شمال‌غرب ایران شدت گرفت و در نهایت با برخاستن هخامنشیان پایان گرفت (Danti, 2013b: 367). استقرارهای مرتبط با حضور اورارتوئیان در شمال‌غرب ایران، داده‌های مرتبط با استقرارهای ماننایی در کردستان و نیز داده‌هایی که نشان‌گر حضور سکائیان در منطقه هستند همه اطلاعات ارزشمندی در رابطه با گسترش دوران آهن III در منطقه و نحوه انتقال به دوران هخامنشی را ارائه می‌دهند.

در دشت کنگاور نیز تغییرات اساسی در این دوران اتفاق افتاده است. علاوه بر استقرارهای مجدد در دشت حدود ۳۱٪ استقرارهای جدید در منطقه شکل گرفته‌اند که نشان از افزایش جمعیتی در منطقه دارد. در این دوران قبرستان‌های زیادی متعلق به دوران آهن III در پشت‌کوه لرستان به دست آمدند و نیز محوطه‌های پیشکوه مورد استقرار مجدد قرار گرفتند که حاکی از افزایش قابل توجه جمعیت است شیوه‌های تدفین نیز نشان‌گر از سر گرفتن ارتباط با فرهنگ‌های مجاور است مانند عیلام در دشت‌های جنوب غرب ایران و نیز تمدن‌های بین‌النهرین (Overlate, 2005: 16).

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... علیرضا هژبری نویری و همکاران

در این دوران هم زمان با احیای قدرت و عظمت شوش است. جمعیت شرق خوزستان در این دوران در شوش افزایش پیدا کرده است. پادشاهان عیلامی در این دوره در کنار بابلیان عیله آشوریان در جنگ یودند همراهی که در نتیجه به دلیل شکست بابل شوشان در ۶۴۶ پ.م. به آتش کشیده شد و پس از آن پادشاهی عیلام مجدد توسط شوتروک نهونته از ویرانه‌های آن برخاست. اطلاعات در رابطه با این دوران اندک است اما ظاهراً در دوران شوتروک نهونته دوم گستره عیلام تا کوه‌های شمال غربی شوش رسیده بوده است گستره‌ای که در دوره های نهایی این دوران در اثر قدرت روز افزون مادهای ساکن در شمال غرب ایران و پارسیان ساکن در مناطق جنوب شرقی به منطقه‌ای کوه‌های بختیاری بین انشان و فارس رانده‌اند (Carter, 1995).

پ.ش	دوران آهن شمال غرب			دوران آهن غرب و لرستان		دوران آهن جنوب غرب (دوران ایلام (کارتیر-والا)	
	دایسون	اقه فرمگی یانگ	دانتی	دشت کنگاور	لرستان		
۱۴۰۰	دوران آهن I حصن ۷	سفال خاکستری داغدار قدیم سفال منقوش (شمال)	مفرغ مناخر قدیم حصن ۷ قدیم	مفرغ مناخر گودین III	مفرغ مناخر	ایلام میانی II	
۱۳۰۰		سفال خاکستری داغدار قدیم سفال منقوش (شمال)	مفرغ مناخر جدید حصن ۷ جدید	گپ در گودین			
۱۲۰۰	حصن ۴c	سفال خاکستری داغدار میانی	آهن I حصن ۴c	آهن I / II	دوران آهن IA	ایلام میانی III سلسله شوتروکی	
۱۱۰۰		سفال منقوش (شمال)			دوران آهن IB		
۱۰۰۰	دوران آهن II حصن ۴b	سفال خاکستری داغدار مناخر	آهن II حصن ۴b	گودین II آهن III	دوران آهن IIA	ایلام جدید I	
۹۰۰					دوران آهن IIB		
۸۰۰	حصن ۴a	سفال نخودی مناخر اورارتو	حصن ۳a آهن III اورارتو		دوران آهن III	II	ایلام جدید II
۷۰۰	حصن ۳b	سفال نخودی مناخر زیویه	حصن ۳c آهن III حصن ۳b			III	ایلام جدید III
۶۰۰	دوران آهن III	سفال منقوش	حصن ۳a				

جدول ۱: جدول گاهنگاری دوره‌های مختلف آهن بر اساس نظریه‌های ارائه شده در باستان‌شناسی ایران (Dyson, 1965a; Young, 1965; Danti, 2013a; Young, 2002; Overlate, 2005; Carter, ۱۹۹۲; Vallat, ۱۹۹۸)

پی‌نوشت‌ها

۱. Early Western Grey Ware Group (EWGW)
۲. Late Western Grey Ware Group (LWGW)
۳. Late Buff Ware Group (LBW)

منابع:

- ملازاده، کاظم: ۱۳۸۳، *باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی ماننا*، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، چاپ نشده.
- ملکزاده، مهرداد: ۱۳۹۱، *نگاره‌شناسی و نشانه‌شناسی مفرغ‌های لرستان بر پایه یافته‌های کاوش باستان‌شناختی در سنگ تراشان خرم آباد*، رساله جهت دریافت مرتبه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، چاپ نشده.
- Amiet, P.: 1986, "L'âge des échanges inter-iraniens, 3500-1700 avant J.-C.," **Notes et Documents des Musées de France**, Vol.11, Paris.
- Anthony, D.: 1990, "Migration in Archeology: The Baby and the Bathwater," **American Anthropologist**, Vol.92, Pp. 895-914.
- Beaujard, Ph. 2010, "From Three Possible Iron-Age World-System to a /single Afro-Eurasian world-System," **Journal of World History**, Vol.21, No. 1, pp. 1-43.
- Brown, Stuart, C.: 1990, "Media in the Achaemenid Period: The Late Iron Age in Central West Iran", in Heleen Sancisi-Weerdenburg & Amelie Kuhrt, **Achaemenid History IV: Centre and Periphery**, Leiden.
- Burney, C.: 1970, "Excavations at Haftavān Tepe 1968: First Preliminary Report," **Iran**, Vol. 8, pp.157-171.
- Burney, C.: 1972, "Excavations at Haftavān Tepe 1969: Second Preliminary Report," **Iran**, Vol.10, pp.127-42.
- Burney, C.: 1973, "Excavations at Haftavān Tepe 1971: Third Preliminary Report," **Iran**, Vol.11, Pp.153-72.
- Burney, C.: 1975, "Excavations at Haftavān Tepe 1973: Fourth Preliminary Report," **Iran**, Vol.13, Pp.149-64.
- Carter, E.: 1984, "Archaeology," in E. Carter and M. W. Stolper, **Elam. Surveys of Political History and Archaeology**, Near Eastern Studies 25, Berkeley and Los Angeles, pp. 103-230.
- Carter, E.: 1994a, "Bridging the Gap Between the Elamites and the Persians in Southeastern Khuzistan," in H. Sancisi-Weerdenburg et al., eds., **Achaemenid History. Continuity and Change VIII**, Leiden, pp. ۶۵-۹۵.
- Carter, E.: 1994b, "Mittellelamische Kunstperiode (Middle Elamite (ME) Period)," **RIA**, Vol. 8, nos. 3-4, Pp. 309-16.

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

- Contenau G. and R. Ghirshman, 1935, **Fouilles de Tépé Giyan, près de Néhavand 1931-32**, Paris,.
- Curvers, H., H.: 1989, "*Bronze Age Metal Objects*", in **the Holms Expedition to Luristan**, ed by: Schmidt, E., F., Van Loon, M., N., Curvers, H., H., The University of Chicago Oriental Institute Press, Vol. ۱۰۸, pp. ۱۷۹-۲۰۰, □□□□□□□□.
- Danti, M. D.: 2011, "*The Artisan's House of Hasanlu Tepe, Iran*," **Iran**, Vol.49, Pp.11-54.
- Danti, D., M.: 2013a, "*The Late Bronze and Early Iron Age in Northwestern Iran*," in **Oxford Handbook of Oxford**, ed, Danti, D., M., Oxford, UK, Pp. 327-376.
- Danti, D., M.: 2013b, **Hasanlu VI-IV: Overview and recent revisions**, In *Der archiologische Befund und seine Historisierung. Dokumentation und ihre Interpretationsspielriiume*. Innsbruck.
- De Miroschedji, P.: 1981a, "*Fouilles du chantier Ville Royale II à Suse (1975-1977) I. Les niveaux élamites*", D.A.F.I., Vol. 12, Pp. 9-136.
- De Miroschedji, P.: 1981b, "*Prospections Archéologiques au Khuzistan en ۱۹۷۷*," □.□.□.□., □□□.۱۲, □□. ۱۶۹-۹۲.
- Deshayes, J.: 1976, "*Tureng Tepe*," **Iran**, Vol. 14, pp. 169-71.
- Dyson, R., H., Jr.:1958, "*Iron Age Hasanlu*,"**University Museum Bulletin**, Vol.22, Pp. 25–32.
- Dyson, R., H., Jr.: 1959, "*Digging in Iran: Hasanlu 1958*," **Expedition**, Vol.1, Pp.4–18.
- Dyson, R., H., Jr.: 1960, "*Where the Golden Bowl of Hasanlu Was Found: Excavations near Lake Urmia which Throw New Light on the Little-Known Mannaeans:Pt. I*," **Illustrated London News**, Vol.236, Pp.132–۳۴.
- Dyson, R., H., Jr.: 1964, "*Notes on Weapons and Chronology in Northern Iran around 1000 B. C.*," In **Dark Ages and Nomads c. 1000 B. C.**, ed. M. Mellink, pp. 32– 45. Istanbul: Historisch-Archaeologisch Instituut.
- Dyson, Jr. R.H.: 1965a, "*Hasanlu excavations 1964*", **Archaeology**, Vol. 18, Pp. 157- 159.
- Dyson, Jr. R.H.: 1965b, "*Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hassanlu*", **Journal of Near Eastern Studies**, Vol. 24, Pp. 193-217.
- Dyson, R., H., Jr.: 1965a, "*Hasanlu Excavations, 1964*." **Archaeology**, Vol.19, No. 2, Pp. 157-59.
- Dyson, R., H., Jr.: 1965b, "*Notes on Weapons and Chronology in Northern Iran around 1000 B. C.*" In Mellink, Machteld, ed. **Dark Ages and Nomads c. 1000 B. C.**, Istanbul: Historisch-Archaeologisch Instituut, Pp. 32-45, Pls. IX-XI.

- Dyson, R., H., Jr.:1965c, "*Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu.*" **JNES**, Vol. 24, No. 3, Pp. 193-217.
- Dyson, R., H., Jr.:1965d, "*Sciences Meet in Ancient Hasanlu.*" **Natural History**, Vol. 73, No. 8, Pp. 16-25.
- Dyson, R., H., Jr.: 1968a, "*The Archaeological Evidence of the Second Millennium B.C. on the Persian Plateau,*" **The Cambridge Ancient History**, Fasc. 66. Vol. II, Chapter XVI, pp. 1–36. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dyson, R. H., Jr. 1968b: "*Annotations and Corrections of the Relative Chronology of Iran, 1968,*" **American Journal of Archaeology**, Vol.72, No. ۴, pp. ۳۰۸-۳۳۳.
- Dyson, R., H., Jr.:1968c, "*Hasanlu and the Solduz and Ushnu Valleys: Twelve Years of Exploration,*" **Archaeologia Viva** **14** 1, Vol.1, Paris, Pp.83-101.
- Dyson, R., H, Jr.: 1969, "*A Decade in Iran,*" **Expedition**, Vol.11, pp.39–47.
- Dyson, R., H., Jr.: 1975, "*Hasanlu, 1974: The Ninth Century B.C. Gateway,*" In **Proceedings of the IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 2nd–7th November, 1974**, ed. F. Bagherzadeh, pp. 179–88. Tehran: Iranian Center for Archaeological Research.
- Dyson, R., Jr.: 1977a, "*The Architecture of Hasanlu: Periods I to IV,*" **American Journal of Archaeology**, Vol.81, no.4, Pp. 548–52.
- Dyson, R., H., Jr.: 1977b, "*Architecture of the Iron I Period at Hasanlu in Western Iran and Its Implications for Theories of Migration on the Iranian Plateau,*" In **Le Plateau Iranien et l'Asie centrale des origines a la conquete Islamique, Colloques 567**, ed. J. Deshayes, pp. 155–69. Paris: CNRS.
- Dyson, R., H., Jr.: 1989a, "*The Iron Age Architecture at Hasanlu: An Essay,*" **Expedition**, Vol.31, nos. 2-3, Pp. 107–27.
- Dyson, R., H., Jr.: 1989b, "*Rediscovering Hasanlu,*" **Expedition**, Vol.31, nos. 2-3, Pp.3–11.
- Dyson, R., H., Jr.: 1999a, "*The Achaemenid Painted Pottery of Hasanlu IIIA,*" **Anatolian Studies**, Vol. 49, pp.101–10.
- Dyson, R., H., Jr.: 1999b, "*Triangle-Festoon Ware Reconsidered,*" **Iranica Antiqua**, Vol. 34, pp.115–44.
- Dyson, R., H., Jr., and O. Muscarella. 1989, "*Constructing the Chronology and Historical Implications of Hasanlu IV,*" **Iran** Vol. 27, pp.1–27.
- Dyson, R. H., Jr., and O. W. Muscarella. 1989, "*Constructing the chronology and historical implications of Hasanlu IV,*" **Iran**, Vol.27, Pp ۱–۲۷.
- Dyson, R. H., Jr., and M. M. Voigt: 1989, "*East of Assyria: The highland settlement of Hasanlu,*" **Expedition**, Vol. 31, nos. 12-13, Pp. 1-127.

- Ghirshman, R.: 1939. **Fouilles de Sialk, pres de Kashan, 1933, 1934, ۱۹۳۷**, □□□. □□. Paris: P. Geuthner.
- Ghirshman, R.: 1954, **Iran, from the Earliest Times to the Islamic Conquest**, Balrimore: Penguin.
- Ghirshman, R.: 1966, **Tchoga Zanbil (Dur- Untash) Vol.I, La Ziggurat**, Mémoires *Délégation Archéologique en Iran*, Vol. XXXIX, Paris.
- Ghirshman, R.: 1968, **Tchoga Zanbil (Dur- Untash) Vol. II, Temenos, Temples, Palasis, Tombes**, Mémoires *Délégation Archéologique en Iran*, Vol. XL, Paris.
- Ghirshman, R.: 1970, "The Elamite Levels at Susa and Their Chronological Significance," **American Journal of Archaeology**, Vol. ۷۴, □□. ۳, □□. ۲۲۳-۲۲۵.
- Goff, M., C.: **New Evidence of Cultural Development in Luristan in the Late 2nd and Early First Millennia**, Ph.D. diss., University of London, ۱۹۶۶.
- Goff, M., C.: 1968, "Lūristān in the First Half of the First Millennium B.C.: A Preliminary Report on the First Season's Excavations at Bābā Jān, and Associated Surveys in the Eastern Pīsh-i-Kūh", **Iran**, Vol. 6, Pp. ۱۰۵-۱۳۴.
- Goff, M., C.: 1978, "Excavations at Baba Jan: The Pottery and Metal from Levels III and II", **Iran**, Vol. 16, Pp. 29-65.
- Goff, M., C.: 1985, "Excavations at Baba Jan: The Architecture and Pottery of Level I", **Iran**, Vol. 23, Pp. 1-20.
- Haerinck, E.: 1988, "The Iron Age in Guilan- Proposal for a Chronology", in J. Curtis ed., **Bronzworking Centers of Western Asia, c. 1000- 539 B. C.**, London. Pp. 63- 78.
- Haerinck, E., Overlaet, B.: 1998, "Chamahzi Mumah: An Iron Age III Graveyard", Luristan excavation documents 2, **Acta Iranica**, Vol. 33, Leuven.
- Henrickson, R. C, 1983-4, "Gīyan I and II reconsidered," **Mesopotamia**, Vol.18-19, pp.195-220.
- Hamlin [née Kramer], C.: 1971, **The Habur Ware Ceramic Assemblage of Northern Mesopotamia: An Analysis of Its Distribution**. PhD diss. University of Pennsylvania, Dept. of Anthropology. Philadelphia.
- Hassanzadeh, Y.: 2009. "Qal'e Bardine, a Mannaeian local chiefdom in the Bukan area, north-western Iran," **AMIT**, Vol.41, pp. 269-82.
- Hole, F.: 1987, "Godin III and the Chronology of Central Western Iran circa 2600-1400 B.C.," in F. Hole, ed., **The Archaeology of Western Iran**, Washington, D.C., Pp. 205-27.
- Issar, A., S., Zohar, M.: 2007, **Climate Change and History of the Near East**, Springer Berlin Heidelberg New York.

- Levine, Louis: 1987, "The Iron Age", **The Archaeology of western Iran**, Frank Hole etd, London.
- Kargar, B.: 2004, "Ghalaichi, Zirtu: Mannaeen capital," **PISIAN**, Pp. 229-۴۵.
- Kroll, S.: 2013a, "The Iron Age II to III transition (Urartian Period) in Northwestern Iran as seen from Hasanlu," in **Schriften des Zentrums für Archäologie und Kulturgechichte des Schwarzmeerraume**, François Bertemes und Andreas furtwängler Edts. Pp. S319–326.
- Kroll, S.: 2013b, "Hasanlu, Period III- Annotations and Corrections," **Iranica Antiqua**, Vol. XLVIII, Pp. 175- 192.
- Overlaet, B.: 2005, "The Chronology of The Iron Age in Posht-i- Kuh, Luristan", **Iranica Antiqua**, Vol. XL, Pp. 1-33.
- Pigott, V.: 1977, "The Question of the Presence of Iron in the Iron I Period in Western Iran," In **Mountains and Lowlands**, ed. L. Levine and T.C. Young, Jr., pp. 209–34. Malibu: Undena.
- Schmidt, E.: 1937, **Excavations at Tepe Hissar, Damghan**, Philadelphia: University of Pennsylvania Museum.
- Kroll, S.: 1994, "Habur-Ware im Osten oder: Der TAVO auf Irrwegen im Iranischen Hochland," In **Beiträge zur Altorientalischen Archäologie und Altertumskunde**, ed. P. Calmeyer, K. Hecker, L. Jakob-Rost, and C. Walker, pp. 159–66. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Lippert, A.: 1977, "Kordlar-Tepe," **Iran**, IS, Pp. 174-7-
- Medvedskaya, I., N.: 1982, **Iran: Iron Age I. British Archaeological Reports**, International Series 126. Oxford, London.
- Muscarella, O., W.: 1973a, "Excavations at Agrab Tepe, Iran", **Metropolitan Museum Journal**, Vol. 8, Pp. 47- 76.
- Muscarella, O., W.: 1973b, "The Date of the Tumuli at Sé Girdan", **Iran**, Vol. 11, Pp. 178-180.
- Muscarella, O., W.: 1974, "Iron Age at Dinkha Tepe, Iran", **Metropolitan Museum Journal**, Vol. 9, Pp. 33- 95.
- Muscarella, O., W.: 1994, "North-western Iran: Bronze Age to Iron Age." in Çilingiöglu, A. and D. H. French, eds. **Anatolian Iron Ages 3**. Ankara: The British Institute of Archaeology in Ankara, Pp. 139-155.
- Muscarella, O., W.: 2006, "The Excavation of Hasanlu; an Archaeological Evaluation", **Bulletin of the American Schools of Oriental Research**, No. 342, Pp. 69- 94.
- Naumann, R. 1977, **Die Ruinen von Tacht-e Suleiman und Zendan-e Suleiman und Umgebung**, Führer zu archäologischen Plätzen in Iran 2. Berlin: Reimer.
- Negahban, E., O.: 1991, **Excavations at Haft Tepe**, University Museum Monograph 70, Philadelphia.
- Porada, E.: 1970, **Tchoga Zanbil (Dur-Untash)**, Mémoires de la Délégation archéologique en Iran 42, Paris.

تحلیلی بر تحولات جوامع نیمه غربی ایران... ————— علیرضا هژبری نویری و همکاران

- Stronach, David: 1969, "Excavations at Tepe Nūsh-i Jān, 1967", **Iran**, Vol. ۷, □□. ۱-۲۰.
- Stronach, D.: 1974, "Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Fars," **Iraq**, Vol. 36, No. 1/2 (1974), pp. 239-248.
- Stronach, David, Michael Roaf, Ruth Stronach, S. Bökönyi : 1978, "Excavations at Tepe Nush-i Jan", **Iran**, Vol. 16, Pp. 1-28.
- Vallat, F.: 1998, "The History of Elam," **Encyclopaedia Iranica**, Vol. VIII, Fasc. 3, Pp. 301- 313.
- Vanden Berghe, L.: 1973a, "Recherches Archaeologiques dans le Luristan, Sixième Campagne: 1970, Fouilles a Bard- i Bal et a Pa- yi Kal Prospections dans le District d' Aivan (Rapport Preli,inaire)", **Iranica Antiqua**, Vol. X, Pp. 1- 55.
- Vanden Bergh, L.: 1973b, "La Nécropole de Kutal-I Gulgul", **Archeologia**, no. 65, Pp.22- 25.
- Wright, H. T.: 1979, **Archaeological Investigations in Northeastern Xuzestan, 1976**, Technical Reports 10, Ann Arbor, Mich.
- Young, T.C., Jr.: 1959, "Excavations at Hasanlu: The 1958 Season," **Bulletin of the Philadelphia Anthropological Society**, Vol. 12, Pp.5-8.
- Young, T.C., Jr.: 1962, "Taking the History of the Hasanlu Area Back Another Five Thousand Years: Sixth and Fifth-Millennium Settlements in the Solduz Valley, Persia," **Illustrated London News**, Vol.241, pp.707-9.
- Young, T.C., Jr.: 1963, **Proto-Historic Western Iran, an Archaeological and Historical Review: Problems and Possible Interpretations**. PhD diss., University of Pennsylvania, Dept. of Anthropology, Philadelphia.
- Young, T.C., Jr.: 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C." **Iran**, Vol.3, pp.53-85.
- Young, T.C., Jr.: 1966, "Thoughts on the Architecture of Hasanlu IV," **Iranica Antiqua**, Vol. 6, Pp. 48-71.
- Young, T.C., Jr.: 1967, "The Iranian Migration into the Zagros," **Iran**, Vol.5, pp.11-34.
- Young, T.C., Jr.: 1969, **Excavations at Godin Tepe: First Progress Report**. Royal Ontario Museum Art and Archaeology Occasional Paper ۱۷. □□□□□□□□.
- Young, T.C., Jr.: 1971, "The Search for Understanding: Excavating the Second Millennium," **Expedition**, Vol.13, pp. 22-27.
- Young T. C. 1975: "Kangavar Valley survey", **Iran**, Vol. 13, Pp. 191-193.
- Young, T.C., Jr.: 1985, "Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary Suggestions for the Re-analysis of Old Constructs," In **De l'Indus aux Balkans. Recueil a la Memoire de Jean Deshayes**, ed. J.-L. Huot, M. Yon, and Y. Calvet, pp. 361-78. Paris: CNRS.
- Young, T.C., Jr.: 2002, "Syria and Iran: Further Thoughts on the Architecture of Hasanlu," In **On Pots and Plans**, ed. L. al-Gailani Werr,

J. Curtis, H. Martin, A. McMahon, J. Oates, and J. Reade, pp. 386–98.
London: NABU Publications.

- Young, T.C., Jr.: 2003, “*Parsua, Parsa, and Potsherds*,” In **Yeki Bud, Yeki Nabud**, ed. N. Miller and K. Abdi, pp. 242–48. Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology.
- Young, T.C., Jr., and L. Levine. 1974, **Excavations of the Godin Project: Second Progress Report**, Royal Ontario Museum Art and Archaeology Occasional Paper 26. Toronto.